

فهرست

پیش‌گفت ۱۳

بخش نخست

درآمدی بر حدیث‌نگاری و سیره‌نگاری

فصل اول: حدیث و سیره در گذر زمان	۴۶
درآمد	۴۶
رفع ممنوعیت حدیث‌نگاری	۴۷
جعل حدیث	۴۷
معرفی برخی چهره‌های سیاه در	۴۸
حدیث و سیره‌نگاری	۴۸
تلاش‌های معصومان <small>علیهم‌السلام</small> در نگارش	۴۸
حدیث	۴۹
۱. بهره‌برداری از حدیث و سیره	۴۹
۲. تبیین بهره‌برداری صحیح از	۴۹
سنت	۴۹
۳. افتاء	۴۹
۴. مبارزه با سوءبرداشت از	۴۹
سنت	۵۱
۵. مبارزه با اسرائیلیات	۵۱
۶. نگارش حدیث و سیره	۵۲
۷. تربیت و تقویت محدثان و	۵۲
سیره‌نگاران	۵۳
الف) زرارة بن اعین	۵۴
ب) محمد بن مسلم ثقفی	۵۶

فصل دوم: ضرورت بررسی

سیره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام

مقدمه	۵۱
سیره‌شناسی	۵۱
اهداف سیره‌شناسی	۵۲
رفتارشناسی معصومان <small>علیهم‌السلام</small>	۵۲
کشف اصول و قواعد سیره	۵۳
تأمین حلقه‌های مفقوده	۵۴
کاربردی کردن سیره	۵۶

بخش دوم

نگاهی به سیره‌ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام

فصل اول: آخرین فرستاده	۵۹
سیره‌ی پیامبر اکرم <small>صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم</small>	۵۹



نگاهی به سیره‌ی سیاسی امام..... ۱۰۲	مقدمه..... ۵۹
۱. عنصر دانش در سیاست..... ۱۰۳	بردباری پیامبر اکرم <small>ﷺ</small> ۶۰
۲. عنصر عدالت محوری..... ۱۰۴	گذشت و رأفت..... ۶۱
۳. تأسی به حکومت جهانی	اخلاق محوری پیامبر <small>ﷺ</small> ۶۲
پیامبر اکرم <small>ﷺ</small> ۱۰۴	گفتار پیامبر اکرم <small>ﷺ</small> ۶۹
گلبرگی از کرامات..... ۱۰۶	غذا خوردن پیامبر اکرم <small>ﷺ</small> ۷۱
۱. زوزه‌های فریب..... ۱۰۶	لباس پوشیدن پیامبر اکرم <small>ﷺ</small> ۷۳
۲. نوزاد بی‌نشان..... ۱۰۷	گذشت در هنگام قدرت..... ۷۴
۳. تازیانه‌های اعجاز..... ۱۰۸	نرم‌خویی و خوش‌خُلقی..... ۷۷
۴. پرواز تاب‌بی‌نهایت..... ۱۰۹	سخاوت و بخشندگی..... ۷۸
۵. بر دار عشق..... ۱۱۰	شجاعت و دلیری..... ۸۰
۶. پیر عاشق..... ۱۱۰	خاکساری و افتادگی..... ۸۰
۷. یار آفتاب..... ۱۱۰	جمال آفتاب..... ۸۲
۸. سردار بی‌نصیب..... ۱۱۱	مهر از نگاه ماهان..... ۸۴
۹. وادی عشق..... ۱۱۱	گلبرگی از معجزات..... ۸۷
۱۰. والاترین وصی..... ۱۱۱	برگی از دفتر آفتاب..... ۹۲
۱۱. نیرنگ زبونان..... ۱۱۳	فصل دوم: برترین وصی
۱۲. نفرین ابدی..... ۱۱۴	سیره‌ی امام علی <small>علیه السلام</small> ۹۵
۱۳. توطئه‌ی ننگین..... ۱۱۴	مقدمه..... ۹۵
۱۴. همراه آفتاب..... ۱۱۴	افتخارات امام علی <small>علیه السلام</small> ۹۶
۱۵. فرجام دونان..... ۱۱۵	پیشوای پارسایان..... ۹۷
۱۶. زمین مهربان با آسمان..... ۱۱۶	ماه از نگاه آفتاب..... ۹۸
برگی از دفتر آفتاب..... ۱۱۶	بزرگی علی <small>علیه السلام</small> ۹۸
فصل سوم: کوثر جاودان	انفاق آسمانی..... ۹۹
سیره‌ی حضرت فاطمه‌ی زهرا <small>علیها السلام</small> ۱۱۹	ساده‌زیستی..... ۹۹
مقدمه..... ۱۱۹	شیر خدا در میدان نبرد..... ۱۰۰

- دستی بر عرش و پایی بر فرش ... ۱۲۰
- مرگ آگاهی ... ۱۲۱
- تلاش‌گری ... ۱۲۱
- الگوی عفاف ... ۱۲۳
- کوثر آفتاب ... ۱۲۳
- ازدواج آسمانی ... ۱۲۵
- برترین نام ... ۱۲۶
- نسیم مواسات ... ۱۲۷
- والاتراز مریم علیها السلام ... ۱۲۸
- اطاعت‌پذیری از پیامبر صلی الله علیه و آله ... ۱۳۰
- خانه‌ی انبیاء ... ۱۳۱
- همراهی فرشتگان ... ۱۳۱
- راه و راهنماشناسی ... ۱۳۲
- ام‌اینها ... ۱۳۳
- زهد پیامبرگونه ... ۱۳۳
- آرامش قلب پدر ... ۱۳۴
- محبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله ... ۱۳۴
- برگی از دفتر آفتاب ... ۱۳۵
- فصل چهارم: آفتاب حُسن**
- سیره‌ی امام حسن مجتبی علیه السلام ... ۱۳۷
- مقدمه ... ۱۳۷
- بر سریر سخن ... ۱۳۸
- پرهیب مهربانی ... ۱۴۰
- پرنیان بخشندگی ... ۱۴۰
- سبک‌بار و فروتن ... ۱۴۲
- هم‌نشین قرآن ... ۱۴۳
- بخشندگی و سخاوت ... ۱۴۳
- گذشت کریمانه ... ۱۴۵
- مردم‌داری و ایثار ... ۱۴۶
- دلسوزی و ترحم ... ۱۴۶
- گلبرگی از کرامات ... ۱۴۸
۱. نگین سلیمانی ... ۱۴۸
۲. مولود خجسته ... ۱۴۹
۳. شاخسار اعجاز ... ۱۴۹
- برگی از دفتر آفتاب ... ۱۵۰
- فصل پنجم: چکاد شهادت**
- سیره‌ی امام حسین علیه السلام ... ۱۵۳
- مقدمه ... ۱۵۳
- ریحانه‌ی بهشتی ... ۱۵۳
- کرامت و بخشش ... ۱۵۵
- ره‌توشه‌ی زهد ... ۱۵۶
- عیادت مریض ... ۱۵۷
- نیکی به قدر معرفت ... ۱۵۷
- بخشش بی‌منت ... ۱۵۸
- شجاعت و بی‌باکی ... ۱۶۰
- میراث مجد ... ۱۶۲
- گلبرگی از کرامات ... ۱۶۴
- برگی از دفتر آفتاب ... ۱۶۵
- فصل ششم: نیلوفر نیایش**
- سیره‌ی امام زین‌العابدین علیه السلام ... ۱۶۹
- مقدمه ... ۱۶۹
- بر کرانه‌ی نیاز ... ۱۶۹

- ۱۷۱ خضوع و خشوع
- ۱۷۱ بر ساحل آرامش و گذشت
- ۱۷۳ دستگیری از افتادگان
- ۱۷۵ میثاق امام
- ۱۷۵ زلال احساس
- ۱۷۷ نیکی به زیر دستان
- ۱۸۰ صدقه‌ی صبحگاهی
- ۱۸۱ ارشاد دیگران
- ۱۸۱ گلبرگی از کرامات
- ۱۸۱ ۱. ضامن آهوان رمیده
- ۱۸۳ ۲. به سوی آفتاب
- ۱۸۳ ۳. گواهی حجر الأسود
- ۱۸۴ ۴. پیشوای مطاع
- ۱۸۵ ۵. شرنگ انتقام
- ۱۸۶ ۶. دو خورشید در زنجیر
- ۱۸۷ برگی از دفتر آفتاب
- فصل هفتم: میراث‌دار رسول ﷺ**
- ۱۸۹ سیره‌ی امام محمد باقر علیه السلام
- ۱۸۹ مقدمه
- ۱۸۹ راز و نیاز شبانه
- ۱۹۰ پیوند با خویشان و نزدیکان
- ۱۹۲ دنیاگریزی
- ۱۹۳ شاهد دانش و بینش
- ۱۹۴ خوش‌رویی
- ۱۹۵ صمیمی چون باران
- ۱۹۶ غم‌خوار نزدیکان
- ۱۹۶ بردبار و شکيبا
- ۱۹۷ تلاش‌گری خستگی‌ناپذیر
- ۱۹۸ ارمغان پاکی و پاکیزگی
- ۱۹۹ با نشاط و بالنده
- ۲۰۰ مهربان در خانه
- ۲۰۱ مهربان با فرزند
- ۲۰۱ دستگیر نیازمندان
- ۲۰۲ زوی مردمی
- ۲۰۳ احترام به اقلیت‌ها
- ۲۰۳ گلبرگی از کرامات
- ۲۰۳ ۱. خانه‌ای ویران
- ۲۰۴ ۲. کشته‌ای بی‌سر
- ۲۰۴ ۳. دعوی امامت
- ۲۰۴ ۴. دانای درون
- ۲۰۵ ۵. سخن با جنیان
- ۲۰۵ ۶. پیش‌گویی
- ۲۰۵ ۷. زبان حیوانات
- ۲۰۶ ۸. سوز سرما
- ۲۰۶ ۹. آواز رحیل
- ۲۰۶ ۱۰. سر پوشیده
- ۲۰۷ ۱۱. حجت بر بندگان
- ۲۰۷ ۱۲. نخل مطیع
- ۲۰۷ ۱۳. دیوارهای پنهان
- ۲۰۸ ۱۴. گوی قدرت
- ۲۰۸ ۱۵. نابینای بهشتی
- ۲۰۹ ۱۶. هسته فروش



- ۲۲۷ ۹. پیام آزادی
- ۲۲۷ ۱۰. قدرت امام
- ۲۲۸ ۱۱. سرای ویران
- ۲۲۸ ۱۲. خبر راستین
- ۲۲۸ ۱۳. پیک جن
- ۲۲۹ ۱۴. ضمانت بهشت
- ۲۳۰ ۱۵. خبر مرگ
- ۲۳۰ ۱۶. پیشوای مسیح
- ۲۳۰ ۱۷. اعجاز نخل
- ۲۳۱ ۱۸. از تبار خلیل علیه السلام
- ۲۳۲ ۱۹. وعده صدق
- ۲۳۲ ۲۰. دعای امام
- ۲۳۳ ۲۱. دعای امام
- ۲۳۴ ۲۲. استجابت نفرین
- ۲۳۴ ۲۳. انگور و لباس
- ۲۳۵ ۲۴. بُرد گمشده
- ۲۳۵ ۲۵. خبر شهادت یحیی
- ۲۳۶ ۲۶. به یاد پاکان
- ۲۳۶ برگی از دفتر آفتاب
- ۲۰۹ ۱۷. اسرار پنهان
- ۲۱۰ ۱۸. کشته‌ای بر دار
- ۲۱۱ ۱۹. مناجات الیاس
- ۲۱۱ ۲۰. امانت
- ۲۱۲ ۲۱. برترین خاندان
- ۲۱۳ برگی از دفتر آفتاب
- فصل هشتم: پیشوای اندیشه**
- ۲۱۵ سیره‌ی امام صادق علیه السلام
- ۲۱۵ مقدمه
- ۲۱۶ گنجینه‌ی سترگ علمی
- ۲۱۶ میراث زهد
- ۲۱۷ انفاق و دستگیری
- ۲۱۷ پیوند با خویشان
- ۲۱۸ نبرد با طاغوت
- ۲۲۰ یاری ضعیفان
- ۲۲۰ پیشوای جوان‌مردان
- ۲۲۰ خیرخواهی و نصیحت
- ۲۲۲ گلبرگی از کرامات
- ۲۲۲ ۱. کابوس کینه‌توزی
- ۲۲۳ ۲. شولای انتقام
- ۲۲۴ ۳. دانای اسرار
- ۲۲۴ ۴. شنوا و بینا
- ۲۲۵ ۵. خبر از نادیده‌ها
- ۲۲۵ ۶. سیمای شیعه‌ی اهل بیت علیهم السلام
- ۲۲۶ ۷. صحیفه‌ی شیعه
- ۲۲۶ ۸. پیک اجل
- فصل نهم: کلیم مهرورزی**
- ۲۳۹ سیره‌ی امام کاظم علیه السلام
- ۲۳۹ مقدمه
- ۲۴۰ مردم‌داری
- ۲۴۱ صهای گذشت
- ۲۴۲ پاسدار سنت نبوی صلی الله علیه و آله
- ۲۴۳ غم خوار دوستان

- ۳۰۲ ۱۲. سنگ طلا
 ۳۰۲ ۱۳. آمادگی برای ماتم
 ۳۰۲ ۱۴. درخت بی بر
 ۳۰۳ ۱۵. کودکی بزرگوار
 ۳۰۴ ۱۶. دلیل روشن
 ۳۰۵ برگگی از دفتر آفتاب

فصل دوازدهم: هادی اُمّت

- ۳۰۷ سیره‌ی امام علی النقی علیه السلام
 ۳۰۷ مقدمه
 ۳۰۸ سرچشمه‌ی دانش
 ۳۰۹ دانای سِرّ درون
 ۳۱۰ بر توسن سخن
 ۳۱۱ مهربانی‌های او
 ۳۱۱ با دانشوران
 ۳۱۲ سینای بخشش
 ۳۱۳ سخت‌کوش و بالنده
 ۳۱۴ بردبار و شکیبیا
 ۳۱۴ تلاش برای نیازمندان
 ۳۱۶ گلبرگی از کرامات

- ۳۱۶ ۱. خبر از مرگ
 ۳۱۶ ۲. علاج متوکل
 ۳۱۸ ۳. پیک مرگ
 ۳۱۸ ۴. رحلت پدر
 ۳۱۹ ۵. گواهی از آینده
 ۳۱۹ ۶. اعجاز بین راه
 ۳۲۱ ۷. نشان امامت

- ۲۸۲ ۱۶. پیش‌گویی از قتل
 ۲۸۲ برگگی از دفتر آفتاب

فصل یازدهم: دریای جود

- ۲۸۵ سیره‌ی امام محمد تقی علیه السلام
 ۲۸۵ مقدمه
 ۲۸۵ به سوی معبود
 ۲۸۶ بر ساحل کرامت
 ۲۸۷ کودکی شجاع
 ۲۸۸ نیکوکار و گره‌گشا
 ۲۸۹ خیرخواه و پندرسان
 ۲۹۱ دلجوی بیماران
 ۲۹۱ موضع طاغوت
 ۲۹۳ مناظره‌ی علمی
 ۲۹۶ موضع امام پس از مناظرات
 ۲۹۷ گلبرگی از کرامات
 ۲۹۷ ۱. آزاده‌ای در بند
 ۲۹۸ ۲. آگاهی از درون
 ۲۹۹ ۳. سه برگه‌ی بی نام
 ۲۹۹ ۴. شفای بیماری
 ۳۰۰ ۵. گشایش
 ۳۰۰ ۶. دفن پدر
 ۳۰۰ ۷. لباس‌ها و کفن
 ۳۰۰ ۸. خبر از سیل
 ۳۰۰ ۹. شفای نابینا
 ۳۰۱ ۱۰. شفای پا
 ۳۰۱ ۱۱. اجر نیکوکاری

- ۳۳۷ ۱۰. وعده‌ی صدق
- ۳۳۸ ۱۲. خرید کنیز
- ۳۳۸ ۱۳. رؤیای صادق
- ۳۳۹ ۱۴. نماز باران
- ۳۳۹ ۱۵. خبر از گزارش
- ۳۴۰ برگی از دفتر آفتاب
- فصل چهاردهم: یوسف کنعان آرزو**
- ۳۴۳ غیبت و ظهور امام مهدی علیه السلام
- ۳۴۳ مقدمه
- ۳۴۳ بازشناسی سیمای موعود
- ۳۴۷ کیفیت ظهور
- ۳۴۸ جانشین امام
- ۳۴۹ نشانه‌شناسی ظهور
- ۳۵۳ گلبرگی از کرامات
- ۳۵۳ ۱. میلاد خجسته
- ۳۵۴ ۲. شناخت امام
- ۳۵۵ ۳. حصیری بر آب
- ۳۵۶ ۴. ناحیه‌ی مقدسه
- ۳۵۸ ۵. حجرالاسود
- ۳۵۹ ۶. وصیت
- ۳۶۰ ۷. دستور امام
- ۳۶۰ برگی از دفتر آفتاب
- ۳۶۳ کتاب‌نامه
- ۳۲۲ ۸. درفش و آفتاب
- ۳۲۳ ۹. جلال و شکوه
- ۳۲۴ ۱۰. تکلم به زبان هندی
- ۳۲۴ ۱۱. طلای ناب
- ۳۲۵ ۱۲. از اهل قبور
- ۳۲۵ برگی از دفتر آفتاب
- فصل سیزدهم: پیشوای نیکان**
- ۳۲۷ سیره‌ی امام حسن عسکری علیه السلام
- ۳۲۷ مقدمه
- ۳۲۷ نشان امامت
- ۳۲۹ آفتاب در زندان
- ۳۳۰ راهبر ساده‌زیستی
- ۳۳۱ پیشوای خردپرور
- ۳۳۲ رهبر مبارزات سرّی
- ۳۳۲ گلبرگی از کرامات
- ۳۳۲ ۱. رویداد مرگ معتز
- ۳۳۳ ۲. نشان معصوم علیه السلام
- ۳۳۴ ۳. رهایی از بند
- ۳۳۴ ۴. بنده‌ی برگزیده
- ۳۳۵ ۵. مرکب هدیه
- ۳۳۵ ۶. روزشمار ذلت
- ۳۳۶ ۷. نماز بین درندگان
- ۳۳۶ ۸. نگین سلیمانی
- ۳۳۶ ۹. آزار همسایه

پیش‌گفت

سیره و سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او، سرمایه‌ی فکری و اعتقادی شیعه است. پیشوایان معصوم علیهم السلام در زندگانی پر برکت خود از این گنجینه‌ی ارزشمند، پاسداری کرده و دیگران را به حفظ و صیانت از آن تشویق نموده‌اند.

بر سر راه سیره‌نگاری و حدیث‌نگاری، مشکلات و چالش‌های بزرگی مانند جعل حدیث، قرارگرفت و برخی حکمرانان اموی، تلاش بسیاری برای از بین بردن احادیث نبوی نمودند، اما امامان علیهم السلام با درپیش گرفتن تلاش‌هایی سودمند، مانند دستور به اجتهاد با تمسک به قرآن و حدیث، تربیت و تشویق محدثان و سیره‌نگاران به نگارش حدیث و سیره، نگارش برخی رساله‌ها به دست خود و انشای ادعیه و زیارات و نگارش آن‌ها توسط برخی شاگردان، به مبارزه با این آسیب‌ها برخاستند و خلأ ناشی از جعل حدیث را از بین بردند.

سنت - به عنوان دومین منبع دینی ما - اهمیت بسزایی در فقه به عنوان برنامه‌ی زندگی فرد مسلمان دارد. گذشته از آن، سنت که شامل قول و فعل و تقریر امام معصوم علیه السلام است، دارای ارزش بی نظیری در بعد تربیتی می‌باشد. از این رو ائمه علیهم السلام همواره توصیه به پاسداشت و حفظ آن می‌نمودند تا جایی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا يَنْتَفِعُونَ بِهَا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَبِيحًا عَالِمًا؛ هرکس برای امت

من چهل حدیث را [از خطر نابودی] حفظ کند که از آن سود برند، خدا او را در روز قیامت فقیهی دانشمند برمی‌انگیزد.»^۱

تنها از همین یک حدیث نورانی، اهمیت حفظ محتوای سیره و حدیث - سوای مباحث فقهی و شرعی - آشکار می‌شود.

ناگفته پیدا است، مراد از «حفظ» در این حدیث، نگهداری از آن و جلوگیری از نابودی یا فراموشی آن است که راهی، جز نگارش ندارد. مضمون این حدیث نبوی از سوی دیگر معصومان علیهم‌السلام نیز با تعبیر گوناگون نقل شده است تا جایی که علامه‌ی مجلسی رحمته‌الله در ذیل این روایت می‌نویسد: «این مضمون بین شیعه و سنی مشهور و مستفیض است بلکه گفته شده متواتر است.»^۲

اهمیت این روایت تا بدانجا است که امروزه نیز سنت ستوده‌ی «چهل حدیث نویسی»، بین ارادتمندان و خادمان حدیث و سیره رواج چشمگیری دارد.

بسط این آموزه‌های حدیثی به قدری نزد معصومان علیهم‌السلام دارای اهمیت است که تعلیم آن را به‌ویژه در تربیت کودکان سفارش می‌نمودند تا کودک با منش و فرهنگ ایشان تربیت شود. امام صادق علیه‌السلام به جمیل بن درّاج فرمود: «بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ تَسْبِقَهُمُ الْمُرْجِيَّةُ؛ فرزندان تان را با کلام [ما] آشنا کنید پیش از آن‌که مرجئه [و دیگر فرقه‌های منحرف عقیدتی] بر شما سبقت گیرند [و آنان را منحرف سازند].»^۳

و نیز: «عَلِّمُوا صِبْيَانَكُمْ مِنْ عِلْمِنَا مَا يَنْفَعُهُمُ اللَّهُ بِهِ، لَا تَغْلِبْ عَلَيْهِمُ الْمُرْجِيَّةُ بَرَأَ يَهَا؛ کودکان تان را به دانش ما آموزش دهید که برای آنان سودمند است تا مرجئه [و منحرفان] با دیدگاه‌های خود آنان را مغلوب خود نسازند.»^۴

نگارش و حفظ حدیث و سیره افت و خیز و مشکلات فراوانی را در تاریخ اسلام پشت سر گذاشت و امروز به عنوان میراثی مکتوب، از معصومان علیهم‌السلام به دست شیعه رسیده است.

کتاب حاضر در دو بخش سامان یافته است: بخش اول به بررسی مشکلات و

۱. الإختصاص، ص ۲؛ عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۵۳؛ صحیفه‌ی امام الرضا علیه‌السلام،

ص ۶۵. ۲. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۵۶.

۳. القروع من الکافی، ج ۲، ص ۹۴. ۴. الخصال، ج ۲، ص ۱۵۷.

موانع بر سر راه حدیث‌نگاری و سیره‌نگاری در طول تاریخ و نیز اهتمام معصومان علیهم‌السلام در حفظ و پاسداشت سیره‌نگاری و حدیث‌نگاری پرداخته؛ و در بخش دیگر به تبیین سیره‌ی عملی هر یک از ایشان با رویکرد به سه آموزه‌ی اساسی حدیث، سیره و کرامات، پرداخته شده است.

بمَنِّه و کَرَمِه

قم المقدسه - ابوالفضل هادی منش

Hadimanesh1@gmail.com





بخش نخست

درآمدی بر حدیث‌نگاری و سیره‌نگاری

این بخش به بررسی مشکلات و
موانع حدیث‌نگاری و سیره‌نگاری
و نیز اهتمام معصومان علیهم‌السلام به حفظ
آن پرداخته است.



فصل اول

حدیث و سیره در گذر زمان

درآمد

پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در دوران خلافت دو خلیفه‌ی پس از ایشان، از نگارش حدیث و سیره‌ی نبوی، جلوگیری به عمل آمد. خلفاء به طور آشکار و با بهانه‌های پوچ و بی‌اساس، اجازه ندادند کسی حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کند یا آن را بنگارد. ابوبکر بی‌پرده می‌گفت: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی نقل نکنید، و اگر کسی از شما درباره‌ی مسأله‌ای پرسید، بگویید کتاب خدا در میان ما و شما هست.»^۱

این معضل، در دوران عمر روند پرشتاب‌تری به خود گرفت. او پا را از خلیفه‌ی اول نیز فراتر گذاشت و گفت: «هرکس حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته است، باید آن را از بین ببرد.» او حتی در یک حرکت نمادین از روی تظاهر، مردم را جمع کرد تا این کارِ خود را بیش‌تر توجیه کند. او در ظاهر، وانمود کرد که قصد دارد به نگارش کتابی دست بزند و احادیث و سیره‌ی نبوی را گردآوری کند اما بعد از یک ماه، ادعا نمود: «امت‌های گذشته را به یاد آوردم که با نگارش برخی کتاب‌ها، از کتاب آسمانی خود بازماندند؛ بنا بر این من هرگز کتاب خدا را با چیزی در هم نمی‌آمیزم.»^۲

۱. تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۳.

۲. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۸۷.

برخی محدثان، سخنان مجعولی را به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند که ایشان فرموده است: «چیزی را از طرف من به جز قرآن ننویسید و هرکس چیزی جز قرآن نوشته باید آن را از بین ببرد.»^۱ این بدین معنا است که خود پیامبر اسلام ﷺ از نگارش سیره‌اش، نهی فرموده است.

بهانه‌های سردمداران این فاجعه‌ی فرهنگی، چنان بی‌اساس است که گاه خود نیز در آن تردید می‌کردند! حاکم نیشابوری روایت کرده است که پیامبر ﷺ به دو لب خود اشاره کرد و به عبدالله بن عمر فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا يَخْرُجُ مِمَّا بَيْنَهُمَا إِلَّا حَقٌّ فَأَكْتُبُ؛ سوگند به آن کسی که جانم در دست او است، چیزی جز حق از میان این دو [لب] بیرون نمی‌آید. پس [آن چه را می‌گوییم] بنویس.»^۲

این در حالی است که به دلیل دستور خلیفه‌ی دوم، حتی خود او نیز سفارش پیامبر ﷺ را نادیده گرفت به طوری که شعبی می‌گوید: «بیش از یک سال با عبدالله بن عمر هم‌نشین بودم، اما از او حتی یک حدیث از پیامبر ﷺ نشنیدم.»^۳ این پدیده‌ی شوم تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز به درازا کشید.^۴

خلافت عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ ق) تفاوت‌هایی کلی و عمیق با دیگر خلفای بنی‌امیه داشت. او بیش‌تر می‌کوشید تا جامعه‌ای را که از شدت نارضایتی عمومی و تحمل فشارهای بیش از اندازه، به حد انفجار رسیده بود، به حال تعادل درآورد؛ از این رو، به کارگزاران خود در نواحی مختلف نوشت: «مردم گرفتار سختی و بیداد شده‌اند و از سوی کارگزاران ستمگر گذشته و بدعت‌گذاری‌های آن‌ها تحت فشار قرار گرفته‌اند. از این پس، هرکس خواست حج بگذارد مستمری او را زودتر بدهید تا خود را آماده کند، و بدون آن‌که با من مشورت کنید هرگز دست و پایی را قطع نکنید و کسی را به دار نیاویزید.»^۵

او پس از دست یافتن به حکومت، کمر به بازگرداندن دارایی‌های ضبط شده‌ی مردم، توسط کارگزاران پیشین کرد.^۶ وی به استاندار مدینه نوشت، ده هزار دینار میان

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۲.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۰۴.

۳. سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۱۱.

۴. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۶.

۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۸.

۶. أخبار الطّوال، ص ۴۳۸.

فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام که خلفاء در سال‌های گذشته حقوق‌شان را پایمال کرده بودند، تقسیم کند.^۱

او حتی از همسرش فاطمه دختر عبدالملک خواست تا لباس‌ها و جواهراتی را که در اختیار دارد و هدیه‌ی عبدالملک است، به بیت‌المال تحویل دهد. وی همه‌ی اموال سلیمان (خلیفه‌ی پیش از خود) را در اولین روز خلافت خویش، فروخت و بهای آن‌ها را - که بالغ بر بیست و چهار هزار درهم می‌شد - به بیت‌المال واریز کرد.^۲

سپس دارایی‌های کارگزارانی که پیش‌تر، اموال مردم یا بیت‌المال را تصاحب کرده بودند، ستاند و آن‌ها را به صاحبان خود و بیت‌المال بازگرداند.^۳

او بدین منظور، حتی اسب‌های خود را به فروش گذاشت.^۴

او در این شیوه‌ی خود، تا بدانجا پیش رفت که بسیاری از بنی‌امیه از عملکرد او خشمگین شدند و گروهی از آنان به وی گفتند: «ای امیرالمؤمنین! آیا از فتنه‌انگیزی قبیله‌ات [در پاسخ به این رفتار] هراسی نداری؟» او پاسخ داد: «آیا مرا از روزی جز روز رستاخیز می‌ترسانید؟! من جز از روز قیامت هیچ ترسی را در دل خود راه نمی‌دهم.»^۵

رفع ممنوعیت حدیث‌نگاری

از برجسته‌ترین خدمات عمر بن عبدالعزیز، برداشتن ممنوعیت نگارش و نقل حدیث بود که ده‌ها سال، به طول انجامیده بود. او محدثان و دانشمندان را به نگارش سیره و حدیث تشویق کرد و در فرمانی نوشت: «أَنْظُرُوا حَدِيثَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَانْكِتُوبُوهُ، فَإِنِّي خِفْتُ دُرُوسَ الْعِلْمِ وَذَهَابَ أَهْلِهِ؛ احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را بنویسید زیرا که من از آن بیم دارم که [چراغ] دانش خاموش شود و دانشمندان از دنیا بروند.»^۶

از دیگر خدمات او می‌توان به بازگرداندن فدک به اهل بیت، براندازی رسم نکوهیده‌ی دشنام‌گویی به حضرت علی علیه السلام به سبب زمینه‌هایی که در کودکی در او

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۸۷ و ۱۸۸.

۲. سیره عمر بن عبدالعزیز، ص ۱۲۹؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۶۳؛ الإمامة و السياسة، ص ۳۲۳.

۳. تاریخ الخلفاء، ص ۲۶۳؛ الأخبار الطوال، ص ۴۸۴؛ کتاب الأغاني، ج ۹، ص ۲۵۵.

۴. المنتظم فی تاریخ الامم و الملوك، ج ۷، ص ۳۲. ۵. الأخبار الطوال، ص ۴۸۴.

۶. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶.

۷. نک: الامالی للطوسی، ص ۱۶۷؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۳۳۵؛ عمر بن عبدالعزیز، ص ۱۳۷.

ایجاد شده بود،^۱ و نیز سرکوبی خوارج که سرکردگی آنها را شوذب از قبیله‌ی بنی‌یشکر^۲ بر عهده داشت، برشمرد.^۳

به دلیل اهمیت دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز در نقل و نگارش حدیث و سیره، نیکوست دیدگاه امامان شیعه علیهم‌السلام را نیز در مورد او بدانیم:

ابویصیر می‌گوید: «نزد امام باقر علیه‌السلام بودم که عمر بن عبدالعزیز - که جامه‌ای سیاه بر تن داشت - به همراه پیشکار خود، وارد مسجد شد. امام علیه‌السلام فرمود: این جوان روزی به ریاست می‌رسد و حکومت می‌کند و روشی عادلانه در پیش می‌گیرد و پس از مرگش اهل زمین بر او می‌گیرند و اهل آسمان او را نفرین می‌کنند.

پرسیدم: یابن رسول الله! آیا اکنون نگفتید که او عادل و منصف است؟! فرمود: [آری ولی] او بر جایگاه ما تکیه می‌زند که هیچ حقی در آن ندارد و به برقراری عدل و انصاف می‌پردازد.^۴

همچنین درباره‌ی او فرموده است: «او نجیب دودمان امیه است.»^۵

روایات دیگری نیز از امامان علیهم‌السلام در ذم او وجود دارد.^۶

از جمع بین این روایات و در نظر گرفتن سوابق، انگیزه‌ها و عملکرد او چنین بر می‌آید که هرچند او با دیگر خلفای اموی تفاوت‌های شگرفی داشته و نجیب آنها به شمار می‌آمده و حتی خدمات بسیاری به اسلام و مسلمانان کرده است، ولی چون در بازگرداندن خلافت - که حق مسلم اهل بیت علیهم‌السلام بوده، کوتاهی کرده است و نتوانسته رضایت امامان علیهم‌السلام را کسب کند.

جعل حدیث

۲۲

«جعل» در لغت به معنای «عمل یا فرآیند ساختن چیزی دروغین» است. پدیده‌ی جعل حدیث، در دوران معاویه رخ داد. او در راستای سیاست‌های اسلام‌ستیزانه‌ی خود، به این حربه دست زد. وی با تشویق جعل‌کنندگان احادیث نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به تغییر

۱. نک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۷۵؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۸۷.

۲. نک: الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۱۴-۳۱۵.

۳. الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۳۱۷؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۵۹۰؛ مروج الذهب و معادن الجوهر، ج ۲، ص ۱۹۳؛

الإمامة و السياسة، ص ۳۲۶. ۴. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۷۶.

۵. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۳۲۷. ۶. بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۷۵ و ۷۶.

دادن محتوای احادیث و ساختن حدیث‌هایی جعلی در مدح خود، عثمان و... می‌کوشید تا از درخشش نور پیامبر ﷺ و اهل بیتش  بکاهد.

بر این اساس، ده‌ها هزار حدیث جعلی ساخته شد که آثار سوء آن‌ها تا قرن‌ها باقی ماند، به گونه‌ای که حتی برخی از دانشمندان مسلمان به این‌گونه احادیث دروغین تمسک می‌کردند و کسانی نیز به پیروی از احادیث جعلی به مبارزه با اهل بیت  برمی‌خاستند.^۱

معاویه که فردی عوام‌فریب، ریاکار و حيله‌گر بود، مبارزه‌ی پی‌گیری را برای براندازی اسلام ناب و خدشه‌دار کردن چهره‌ی نورانی معصومان ، طراحی و آغاز کرده بود، او در این راه از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد.

او اندیشه‌های خطرناکی را بر جامعه‌ی اسلامی حکم فرما نمود، اولین و خطرناک‌ترین این اندیشه‌ها، موروثی کردن حکومت در بین خاندان خود بود که او حاضر شد آن را به قیمت کشتن امام مجتبی  به دست آورد.

او پس از شهادت امام مجتبی  به عنوان بزرگ‌ترین مخالف و استوارترین سدّ راه خود، عرصه را برای از بین بردن دیگر دوست‌داران و هواخواهان امام علی  گشاده دید و کمر به قتل و شکنجه‌ی آنان بست تا زودتر بتواند به اهداف خود دست یابد.

همچنین او پایه‌گذار سلطنت در بین خلفای اسلامی است. چرا که خلافت او، هیچ‌گونه تفاوتی با سلطنت^۲ امپراطوران دولت‌های غیر اسلامی نداشت به گونه‌ای که نگاهشته‌اند: معاویه، بسیار میل به خوردن و خوش‌گذرانی داشت و اندام درشت و شکم برآمده‌ای برای خود درست کرده بود.^۳ او مردم را از سخن گفتن در محضر خود منع می‌کرد و کسی در حضور او حقّ حرف زدن نداشت. او اولین خلیفه‌ای بود که در مجامع عمومی، به همراه سربازان نظامی حاضر می‌شد^۴ و برای حفظ جان خود، هر جا می‌رفت سربازان مسلح او را همراهی می‌کردند.^۵

۱. تاریخ مختصر الدول، ص ۱۰۹.

۲. همان، ص ۱۱۰.

۳. صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء، ج ۱، ص ۴۷۱. ۴. سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۲۱.

۵. صبح الأعشى، ج ۴، ص ۵.

او ریش خود را می‌آراست و به گونه‌ای آن را رنگ می‌کرد که در درخشش آفتاب، مانند طلا می‌درخشید، و جای استقرار خود در مسجد را جایگاه مخصوصی قرار داده بود که همه‌ی جنبه‌های امنیتی در آن لحاظ شده بود.^۱

او اولین خلیفه‌ی اسلامی بود که از تخت استفاده کرد، لباس‌های حریر می‌پوشید^۲ و در جام طلا و نقره نوشیدنی می‌خورد و...^۳

در دوران حکمرانی او بر شام، روزی عمر بن الخطاب، به همراه هیأتی به شام رفت تا از آن‌جا دیدار کند، وقتی عمر، ساختمان‌های بلند و مجلل و لباس‌های گران‌قیمت درباریان و تجهیزات زینتی سربازان و خدمت‌کاران را دید بسیار شگفت زده شد و به معاویه گفت: «ای معاویه! گویا به شیوه‌ی سلطنت امپراطوران گرایش یافته‌ای!»

معاویه پاسخ داد: «ای امیرالمؤمنین! من در سر حدّات سرزمین اسلامی به سر می‌برم و با دشمنان اسلام روبه‌رو هستم. پس باید در برابر شوکت و افتخار آن‌ها آرایش نظامی و شوکت داشته باشم.»

عمر سر خود را به زیر افکند و پذیرفت. او تا حدّ زیادی به تیزهوشی و سیاست‌مداری معاویه، اطمینان داشت و بر او سخت نمی‌گرفت.^۴

در دوره‌ی خلافت معاویه، رانت‌خواری و قوم‌گرایی به اوج خود رسید. او مخالفانش را به شدت سرکوب می‌کرد و خواص را زیر فشار شدید قرار می‌داد. بسیاری را نیز با رشوه می‌خرید یا با تهدید و شکنجه و قتل، از سر راه بر می‌داشت. او به فرمانداران و کارگزاران خود نوشت که هرگز گواهی و شهادت دادن فرزندان علی علیه السلام و شیعانش را در محکمه‌ها نپذیرند و به همگی آنان دستور داد، اگر دو نفر شهادت دادند که شخصی، از دوست‌داران علی علیه السلام و خاندان اوست نام او را از دفتر بیت‌المال حذف و همه‌ی حقوق او را قطع کنند.^۵

از زشت‌ترین رفتارهای معاویه در دوران خلافت، دستور وی مبنی بر سبّ

۱. مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۴۳.

۳. مقتل الحسین علیه السلام، ص ۱۹۸.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۴۴.

۵. همان.

علی علیه السلام بر بالای منبرها بود. کار به جایی رسید که هرگاه خطیبی در خطبه‌های نماز جمعه، دشنام‌گویی به علی علیه السلام را فراموش می‌کرد، آن را قضا می‌نمود؛ همچنان که نوشته‌اند: «یکی از خطبای جمعه آن را فراموش کرد سپس در هنگام سفر یادش آمد که باید علی علیه السلام را لعن می‌کرده است، همان‌جا این کار را قضا کرد و در آن محل مسجدی به نام مسجد الذکر بنا شد.»^۱

انگیزه‌ی اصلی معاویه از سبّ علی علیه السلام، این بود که او می‌دانست اهل بیت علیهم السلام مدافعان واقعی اسلام بوده و جلوی تحریف دین را می‌گیرند. او می‌خواست با بدنام ساختن علی علیه السلام و فرزندانش، راه را برای خود هموار سازد.

پس از صلح امام مجتبی علیه السلام برخی به معاویه می‌گفتند: «تو که به همه‌ی خواسته‌هایت رسیده‌ای، از لعن و دشنام علی علیه السلام دست بردار.» او در جواب می‌گفت: «نه، می‌خواهم کودکان بر این دشنام‌ها و لعن‌ها، پرورش یابند و رشد نمایند و بزرگان پیر شوند و دیگر، یادکننده‌ای باقی نماند که یاد علی علیه السلام و فضیلت‌های او را بدانند و زنده نگاه دارد.»^۲

این فرهنگ، بعدها نهادینه شد. نوشته‌اند: «فردی نزد حجاج بن یوسف، دشمن سرسخت اهل بیت علیهم السلام آمد و گفت: ای امیر! خانواده‌ی من به من بی‌مهری کرده‌اند و نامم را علی گذاشته‌اند؛ من نیازمندم، به من کمکی کن. حجاج پوزخندی زد و گفت: خوب بهانه‌ای را برای رسیدن به خواسته‌های تان پیدا کرده‌اید؛ آن‌گاه نیازش را برآورد.»^۳

حتی زیاد بن ابیه با بی‌شرمی تمام می‌گفت: «هر که به علی علیه السلام دشنام نگوید، بر شمشیر عرضه‌اش خواهم کرد.»^۴ و سال‌ها بعد مردم به هشام بن عبدالملک که در خطبه‌ی روز عرفه‌اش علی علیه السلام را دشنام نداد اعتراض کردند و گفتند: «ای امیرالمؤمنین! امروز روزی است که خلفاء در آن لعن ابوتراب را مستحب دانسته‌اند.»^۵

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۵۶.

۳. حیاة امام الحسن بن علی علیهم السلام، ج ۲، ص ۵۶.

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۷۶.

۵. همان.

بهترین حربه‌ای که معاویه برای رسیدن به این اهدافش در دست داشت، جعل حدیث بود. او پیشاپیش، افکار عمومی را با جعل احادیث و تخریب چهره‌ی ائمه علیهم‌السلام به ویژه حضرت علی علیه‌السلام به گونه‌ای آماده کرده بود که مردم شام، نادانسته، علی علیه‌السلام را شایسته‌ی لعن و ناسزا و بدگویی می‌دانستند.

افزون بر آن، معاویه با جعل حدیث و سیره و سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، می‌خواست برای خود، منقبت‌تراشی کند و ضمن آلوده‌سازی فضای فرهنگی جامعه، یاران و دوست‌داران امیر المؤمنین علیه‌السلام را بی‌تاب سازد تا بتواند، بهانه‌ای برای از میان بردن آنان داشته باشد.

معرفی برخی چهره‌های سیاه در حدیث و سیره‌نگاری

خلفای بنی‌امیه برای دست‌یابی به اهداف سیاسی خود، انواع بدعت‌ها را در دین پدید آوردند؛ و از سوی دیگر به منظور فریفتن افکار عمومی، به تحریف سیره‌ی پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اقدام نمودند که بیش‌تر این تلاش ضدّ فرهنگی، در دوران حکومت معاویه بود، ولی روند آن با اندکی افت و خیز تداوم یافت تا این‌که در دوره‌ی خلافت عمر بن عبدالعزیز متوقف شد.

با پایان یافتن دوران خلافت وی، روند پیشین در دوران خلفای پس از او و حتی در دولت عباسیان نیز دنبال شد.

امویان برای اجرای این سیاست، نیاز مبرمی به دانشمندانی داشتند که حاضر به همکاری با آن‌ها در این زمینه باشند. دستگاه دروغ‌پراکنی معاویه و سایر امویان با جعل سیره و سخن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، از امت اسلام، مسلمانانی پوشالی، سست‌بنیاد و تقلیدی ساخت و باعث شد، مردم با باورهای ضعیف اسلامی رشد کنند و برداشتی سطحی از اسلام داشته باشند.

معاویه با این کار می‌خواست، هرگاه منافعش به خطر افتاد، از نیروی مردمی که چشم و گوش بسته و به فرمان او بودند، بهره‌ی لازم را ببرد. به همین منظور، فقیهان درباری را به تحریف سیره‌ی نبوی واداشت و هر روز بر پیروان

فرقه‌ی مرجئه^۱ افزود و شکاف عمیقی میان مسلمانان ایجاد کرد.

معاویه برای تحقق اهدافش با بهره‌مندی ابزاری از برخی صحابه‌ی معلوم‌الحال مانند مغیره بن شعبه، عمرو بن عاص و افرادی چون سمرة بن جندب، ابوهریره و... احکام، تفسیر آیات و بسیاری از معارف اسلامی را تحریف می‌کرد.^۲

آن‌ها افزون بر تحریف و جعل حدیث، آیات قرآن را آن‌گونه که می‌خواستند تأویل می‌کردند و چون برخی از آنان چهره‌هایی مشهور در کنار پیامبر ﷺ بودند، سخنان‌شان نزد مردم، پذیرفته می‌شد. برای نمونه، معاویه پیشنهاد یکصد هزار دینار به سمرة بن جندب داد تا ادعا نماید که این آیات درباره‌ی علی علیه السلام نازل شده است: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»؛ «و از میان مردم کسی است که سخنش در این دنیا تو را به شگفت وامی‌دارد و خدا را بر آن چه در دل دارد گواه می‌گیرد و حال آن‌که او سخت‌ترین دشمنان است. و چون ولایتی یابد در زمین فساد کرده و کشت و نسل را نابود می‌سازد، و خدا فساد را دوست ندارد»،^۳ و نیز روایتی جعل کند که این آیات در شأن ابن ملجم مرادی نازل شده است: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ أُتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ»؛ «و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد، و خدا نسبت به بندگان مهربان است.»^۴

سمرة بن جندب، نخست از پذیرش انجام این خیانت بزرگ، شانه خالی کرد، ولی معاویه با استفاده از شگرد خویش، بر مبلغ یاد شده صد هزار درهم دیگر افزود. سمرة بن جندب باز نپذیرفت و معاویه مبلغ را تا سیصد هزار درهم و سرانجام به چهارصد هزار درهم افزایش داد تا او راضی به انجام این کار کثیف گردید.^۵

۱. این فرقه در پایان نیمه اول قرن اول هجری پس از نبرد صفین پدید آمد. سپاهیان شام سپاه امیر المؤمنین علیه السلام را به داوری کتاب خدا و سنت پیغمبر ﷺ درباره خلافت امام علی علیه السلام یا معاویه مجبور کردند و امام علی علیه السلام به ناچار حکمیت ابو موسی اشعری و عمرو بن العاص را پذیرفت و این دو داور به خلع علی علیه السلام از خلافت رأی دادند. پیروان این مکتب بر این باورند که مرتکب گناهان کبیره، مخلد در دوزخ نمی‌ماند، بلکه کار او را به خدا وا می‌گذاشتند و به این دلیل آنان را مرجئه می‌خواندند. آنان نیت را کافی می‌دانستند و بر این باور بودند که خدا نیز بر آن بسنده می‌کند و عذاب‌شان نخواهد کرد. نک: *دائرة المعارف الشيعية العامة*، ج ۱۷، ص ۳۳.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳. ۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۴ و ۲۰۵.

۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۷. ۵. تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۰۹.

پس از این چهره‌ها که سردمدار تحریف و دروغ‌پراکنی بودند، افراد دیگری که سرسپرده‌ی دربار خلافت مروانیان و گماشته‌ی سیاست‌بازی‌های دارالخلافه بودند، مطالب دیکته شده‌ی دربار را در قالب الفاظ و تعابیر دینی برای مردم بازگو می‌کردند. در مقابل، خلیفه‌ی مروانی، قرض‌های سنگین ایشان را می‌پرداخت و همواره آنان را تشویق می‌کرد و از دست و دل‌بازی‌های خود بهره‌مند می‌ساخت و ایشان را به آلاf و ألوف می‌رساند.^۱

از این عالمان درباری که عمر خود را صرف خدمت به خاندان بنی مروان کردند، ابراهیم نخعی بود. او با اصرار خود به دربار راه پیدا کرد و حتی نزد حکمرانان می‌رفت و از آنان به زور در برابر خدماتش به دستگاه حکومت تقاضای پاداش می‌کرد.^۲

دیگری مغیره بن مقسم عثمانی مسلک بود که از امام علی علیه السلام کینه‌ی عجیبی داشت.^۳ همچنین دانشمندان مزدور دیگری را باید نام برد. افرادی چون شعبی، ابو برده فرزند ابوموسی اشعری و رجاء بن حیوة بودند که هر سه‌ی آنها از شیوخ مشهور زمان خود به شمار می‌رفتند و از نزدیک‌ترین افراد به خلفای اموی و مروانی بودند.^۴

بیش‌تر این افراد، عهده‌دار مسند قضا بودند و با سوء استفاده از کتاب و سنت در داوری‌های خود، همواره حق را به خلفاء می‌دادند و گاه حکم می‌دادند که عمل خلیفه به این دلیل که خداوند حساب و کتاب را از او برداشته، حجت شرعی است! و هرچه بکند، مطابق با شرع است و هیچ‌گونه حرجی بر او نیست.

هدف آنان، هم‌راستا با تلاش‌های معاویه در جهت مخدوش کردن چهره‌ی امامان علیهم السلام و شیعیان بود. دروغ‌پردازی‌های سرسام‌آور در جعل تاریخ و سیره و حدیث و ... نیز دیگر تلاش‌های مزدورانه‌ی این طیف از دانشمندان را تشکیل می‌داد. از این رو، گام اول در مبارزات سیاسی امامان شیعه علیهم السلام با حکومت، رویارویی با این افراد بود تا با اتخاذ موضعی شفاف و به دور از هرگونه سازش‌کاری و تسلیم، به تناسب فرصت‌هایی که دست می‌داد به مقابله با آنان برخیزند.

برترین راهکار مبارزاتی ایشان در این زمینه، اهتمام به بسط فرهنگ

۱. همان، ص ۱۳۵.

۲. همان، ص ۱۴۳.

۳. نک: همان، ص ۷۸ و ۹۵ و ۱۱۸.

۴. همان.

سیره‌نویسی و حدیث‌نگاری و دستور به کتابت آن بود تا این مقوله، از حالت فرهنگ شفاهی رایج بیرون آید.

تلاش‌های معصومان علیهم‌السلام در نگارش حدیث

در پی انحرافات عمیقی که پس از رحلت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به وجود آمد، رخداد تأسف برانگیزی دامن‌گیر جهان اسلام شد و آن، جلوگیری از تدوین احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام بود که آثار زیان‌بار آن، سالیان درازی بر پیشانی فرهنگ دینی مردم باقی ماند. نزدیک به یک قرن از نگاشتن و محفوظ داشتن احادیث و سیره‌ی نبوی و سخنان گهربار اهل‌بیت علیهم‌السلام جلوگیری شدیدی به عمل آمد و به جای آن، سیل عظیمی از تحریفات در احادیث و سیره‌ی نبوی و مجعولات به فرهنگ و اعتقاد مردم روی آورد.

امامان علیهم‌السلام از این فرصت استثنایی، کمال بهره را بردند و بیان احادیث را آغاز نمودند و راویان مختلف، از ایشان ده‌ها هزار حدیث نقل کردند. در این بین، امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام، نماینده‌ی مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام و نخستین سر و سامان دهندگان نگارش احادیث بودند. از این رو بسیاری از محدثین وقت، با دیدن تلاش‌های بی‌دریغ ایشان، کمر به نگاشتن و نگاهداری سیره و سخنان امام علیه‌السلام بستند. بدین سبب، بیش‌تر احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام از امام باقر علیه‌السلام و صادق علیه‌السلام نقل شده است.

امامان معصوم علیهم‌السلام برای بسط فرهنگ حدیث‌نگاری و سیره‌نگاری و حفظ میراث مکتوب شیعه راهکارها و تلاش‌های سودمندی را پیش گرفتند که هرکدام از آن‌ها کمک شایانی به استحکام ریشه‌های فرهنگ اهل‌بیت علیهم‌السلام کرد. از جمله‌ی این تلاش‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. بهره‌برداری از حدیث و سیره

وظیفه‌ی یک مجتهد در فقه، کاوش در کتاب و سنت و استنباط حکم شرعی است. معصومان علیهم‌السلام، خود پایه‌گذار اجتهاد بودند، چه این‌که در دوران غیبت، تنها با راهبرد اجتهاد می‌شد خلأ ناشی از عدم حضور امام معصوم علیه‌السلام را جبران کرد. بی‌شک، بزرگ‌ترین رسالت مرجعیت دینی در عصر غیبت ولی عصر علیه‌السلام و در اصطلاح، در

«دوران انسداد باب علم»، استخراج احکام شرعی از ادله و منابع است که حدیث و سیره، بخش مهمی از این منابع را تشکیل می‌دهد. این مهم، باعث حساسیت بیش از پیش حفظ احادیث و سیره‌ی معصومان علیهم‌السلام شد.

بدین روی، امامان علیهم‌السلام به لحاظ رسالت و وظیفه‌ی مهم الهی خویش، در هدایت امت، بیش‌ترین تلاش را در این زمینه معمول داشتند تا امت اسلام در دوران غیبت، دچار سردرگمی نگردد و بتواند به احکام و وظایف شرعی خود عمل نماید.

درست است که جایگاه سنت پس از کتاب خدا قرار دارد، اما باید به خاطر داشت که این منبع به لحاظ حجم، چندین برابر قرآن و تفسیر کننده‌ی آیات آن است. پس مجتهد، باید کوشش علمی بیش‌تری روی سنت - به دلیل گستردگی آن - انجام دهد. چه بسا این کوشش، شاخه‌های گوناگونی از قبیل دلالت، سند، تعادل و تراجم و ... دارد که توان و تلاش بیش‌تری به نسبت قرآن می‌طلبد. از این روی می‌توان گفت اجتهاد به نحوی بسط و حفظ سنت شامل حدیث و سیره و تقریر امام معصوم علیه‌السلام، قلمداد می‌شود چرا که بحث و بررسی و فعالیت علمی روی حدیث و سیره، سبب تحکیم بیش‌تر و زدودن آسیب‌های آن و بازشناسی احادیث مجعول و غیر صحیح می‌گردد.

از تاریخچه‌ی شکل‌گیری علم اصول که اساس اجتهاد در احکام شرعی است، بر می‌آید که تأسیس این علم و گردآوری قواعد آن در دوران امام باقر علیه‌السلام صورت گرفته است؛ اگرچه امیرالمؤمنین علیه‌السلام برخی از قواعد آن را بیان کرده بودند، اما دوران امامت امام باقر علیه‌السلام نقطه‌ی عطفی برای استفاده‌ی فقهای وقت، از محضر این معادن علم الهی و چشمه‌های جوشان دانش و بینش و حیانی بود تا در این عرصه به کسب دانش و معرفت پردازند.

پیش از دوران امامت امام باقر علیه‌السلام، اوضاع خفقان‌بار جامعه هرگز به پیشوایان معصوم علیهم‌السلام اجازه نمی‌داد که با آسودگی خاطر به پرورش استعدادها و نهفته در جامعه‌ی اسلامی پردازند.

ضعف و تزلزل حکومت اموی در دوران امام باقر علیه‌السلام و ناتوانی حاکمان در پیاده کردن سیاست‌های به کار رفته‌ی بنی‌امیه مبنی بر اعمال فشار بر شیعیان، موجب ایجاد

بستر مناسبات فرهنگی در این عصر گردید. اتخاذ سیاست‌های دوگانه و کشمکش‌های تمام‌نشدنی بر سر قدرت توسط حاکمان از یک سو، و ژرف‌نگری امام باقر علیه السلام از سوی دیگر، زمینه‌ی رشد و تعالی و بارورسازی ارزش‌ها را در بین مسلمانان پایه‌ریزی کرد، و تلاش‌های بی‌پایان امام علیه السلام در این راستا، تشنگان زلال معرفت و اندیشه را بر آن داشت که با امام باقر علیه السلام همراه شوند و هرچه بیش‌تر در معرض تعالیم انسان‌ساز آن امام همام قرار گیرند.

این روند رشد، به گونه‌ای در دانشمندان مختلف علوم دینی در زمینه‌های تفسیر، حدیث، کلام، فقه، اصول و ... نهادینه شد که امروز، کم‌تر کتابی از متون دینی اسلامی را خالی از کلمات تابناک آن حضرت می‌یابیم.

از جمله تلاش‌های گسترده‌ی امام علیه السلام در این عرصه، تبیین شیوه‌های صحیح استنباط حکم شرعی از منابع دینی بود که بیش از پیش، به اعتلا و توانمندی فقه شیعه غنا بخشید. امام باقر علیه السلام شخصاً به این امر مبادرت ورزید و با تدوین قواعد علم اصول و آموزش آن به شاگردان مکتب خویش، گام مهم و کارسازی در پیش‌برد اهداف بلند اجتهاد برداشت، به گونه‌ای که امروز شیعه می‌تواند با سربلندی ادعا کند که میراث‌دار دانش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان او در بهره‌گیری از منابع دینی در قالب اجتهاد و استنباط حکم شرعی است.

مرحوم صدر رضی الله عنه در این باره می‌نویسد: «به واقع، اولین کسی که دروازه‌ی علم اصول [و اجتهاد در احکام] را گشود و به تبیین و ترفیع قواعد آن پرداخت، امام ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام، و پس از او فرزند برومندش ابو عبدالله الصادق علیه السلام بود. این دو بزرگوار با آموزش قواعد آن به بسیاری از شاگردان خود، و آنان نیز با جمع‌آوری و نگاشتن آن مسائل و قواعد، گام بزرگی در فقه و اصول شیعه برداشتند.»^۱

سید محسن امین رضی الله عنه می‌نویسد: «مسلماً بیش‌ترین قواعد اصولی که از امامان معصوم علیهم السلام روایت شده، از امام باقر علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام است.^۲ سیوطی در [کتاب خود] اوائل بر این باور است که نخستین کسی که علم اصول را تصنیف کرد، امام شافعی بوده است. در پاسخ او باید گفت: نخستین کسی که پیش از شافعی علم

۲. همان، ص ۱۳۸.

۱. أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۱۳۷.

اصول را گشود و مسائل آن را بیان کرد، امام محمد بن علی الباقر علیه السلام و فرزند ایشان امام جعفر صادق علیه السلام است که برای اصحاب خویش مسائل مهم آن را تبیین نمودند ... اولین کسی که در علم اصول سخن رانده و هشت قاعده در زمینه‌ی علوم قرآنی بازگو کرده، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است؛ همو بود که بیان کرد در قرآن ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، و عام و خاص وجود دارد. به گونه‌ای که این قاعده‌ها بیش‌تر مباحث اصولی فقه را در بر دارد؛ اما امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام پس از امیرالمؤمنین علیه السلام نخستین کسانی هستند که پیش از امام شافعی، مبانی گسترده‌ی علم اصول را تبیین نمودند و مسائل آن را برای [شاگردان و] یاران خود بیان فرمودند.^۱

۲. تبیین بهره‌برداری صحیح از سنت

امام باقر علیه السلام به عنوان مبتکر و تدوین‌کننده‌ی علم اصول، در جایگاه برترین مرجع دینی شیعه در روزگار خویش، بر خود لازم می‌دانست با تبیین شیوه‌های صحیح اجتهاد، به نهادینه ساختن فرهنگ آن بین دانشمندان علوم اسلامی مبادرت ورزد. از این رو، به آموزش اصحاب و شاگردان خود در راستای اجتهاد با بهره‌گیری از شیوه‌های صحیح اقدام نمود که در کتاب‌های اصولی، نمونه‌های فراوانی از آن به چشم می‌خورد؛ به مواردی در این زمینه توجه کنید:

زراره می‌گوید: «از امام باقر علیه السلام پرسیدم: شما در مسح پا و سر، مسح تمام سر و پا را لازم نمی‌دانید، بلکه مسح مقداری از آن را کافی می‌دانید؛ آیا ممکن است بیان کنید که این حکم را چگونه و از کجا بیان می‌فرمایید؟ امام علیه السلام با تبسمی پاسخ دادند: این همان مطلبی است که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بدان تصریح دارد و در قرآن نیز آمده است، خدا می‌فرماید: «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ»؛^۲ پس صورت‌های تان را بشوید، از این جمله فهمیده می‌شود که شستن صورت واجب است. آن‌گاه خدا شستن دست‌ها را عطف بر صورت نمود و فرمود: «وَأَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»؛ و دستانتان را تا آرنج بشوید، بنابراین خدا شستن دو دست تا آرنج را به صورت متصل [و معطوف] بیان نمود، پس دانستیم که شستن تمام دست تا آرنج لازم است. سپس خدا این دو کلام را جدا می‌کند

۱. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۹۰.

و جمله از ماقبل آن جدا می‌شود و با فعل جدیدی آغاز می‌گردد که: «وَأَمْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ»؛ و سرهای تان را مسح کنید، پس می‌فهمیم هنگامی که فرمود: بِرُؤُوسِكُمْ، مسح مقداری از سر کافی است، و [این مطلب] از مکان «ب» فهمیده می‌شود [که مراد مسح برخی از سر است؛ چرا که نفرموده وَأَمْسَحُوا رُؤُوسَكُمْ و آن را مانند فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَايْدِيَكُمْ بدون باء نیاورده است. و در واقع، امام علیه السلام «باء» را بقاء تبعیضیه گرفته‌اند].

پس خدا «رجلین» را به رأس وصل [و عطف] نموده؛ همان‌گونه که «یدین» را به «وَجْه» وصل [و عطف] نموده است. و هنگامی که فرمود: «وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» از این که «رجلین» را به «رأس» وصل کرده، می‌فهمیم که مسح بر برخی از قسمت‌های پا نیز کافی است.

[این همان چیزی است که] رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برای مردم تفسیر کرده بودند، اما مردم سخن او را تباه ساختند.^۱

به‌خوبی آشکار است که امام علیه السلام با تکیه بر دو نکته‌ی ادبی در تفسیر آیه‌ی شریفه (اول: عدم انشاء امر جدید برای شستن دست‌ها و عطف ایدیکم به وجوهکم با یک صیغه‌ی امر فَاغْسِلُوا؛ و دوم: تبعیضیه گرفتن بقاء جازه در برؤوسکم و عطف ارجلکم به آن) سعی در بازگو کردن چگونگی برداشت این حکم از آیه دارند.

البته امام علیه السلام می‌توانستند بدون این کار، حکم شرعی را برای مخاطب روشن سازند، اما آشکار است که ایشان در آموزش شیوه‌های درست به کارگیری سنت به فرد پرسش‌کننده تلاش کرده‌اند.

۳۲

۲. در روایتی دیگر، زرارة بن اعین و محمد بن مسلم می‌گویند: «از امام باقر علیه السلام پرسیدیم: نظر شما در مورد نماز مسافر چیست؟ امام علیه السلام فرمود: خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: «وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ»؛^۲ هنگامی که سفر می‌کنید، گناهی بر شما نیست که نماز خود را کوتاه کنید، پس تقصیر در سفر واجب شده است همانند وجوب تمام خواندن آن در حضر.

۲. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۰۱.

۱. بحارالأنوار، ج ۲، ص ۲۷۶.

به امام علیه السلام عرض کردیم: خدا تنها فرموده «بر شما گناهی نیست» و نفرموده «افعلوا» [که ظهور در وجوب داشته باشد]، پس چگونه [از این آیه فهمیده می شود که] واجب گردانیده است؟

امام علیه السلام فرمود: آیا خداوند بلند مرتبه در [مورد] صفا و مروه نفرموده است: ﴿فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾؛^۱ هر که حج خانه خدا و یا عمره انجام می دهند، گناهی بر او نیست که بر گرد آن دو طواف کنند؟ آیا نمی بینید طواف آن دو واجب شده است؟ چون خدا در کتاب خود آورده و پیامبر او بدان عمل کرده است. تقصیر در سفر نیز همین گونه است که پیامبر صلی الله علیه و آله بدان عمل کرده و پروردگار بلند مرتبه آن را در کتابش آورده است.^۲

امام خمینی رحمته الله علیه درباره دلایل وجود به کارگیری سنت در اجتهاد در عصر معصومان علیهم السلام می نویسد: «از جمله دلایل، روایاتی است که به چگونگی حکم شرعی از کتاب خدا اشاره می کند و به عنوان نمونه، می توان به روایت زراره اشاره کرد که چگونگی آموزش به زراره در راستای استنباط حکم شرعی از قرآن را بیان می کند.»^۳

۳. افتاء

گام مهم دیگری که امامان علیهم السلام در راستای تحکیم بنیادهای سنت برداشتند، این بود که به شاگردان برجسته خود که از آشنایی کامل به اصول و مبادی فقه در آن برخوردار بودند، دستور فتوا دادن فرمودند تا بدین وسیله، راه استنباط احکام از آیات قرآن و احادیث هر چه بیش تر برای شیعه هموار گردد، و از سویی، بستری مناسب برای مرجعیت یاران فقیه خود و نیز رجوع مردم که گاه دسترسی به امام ندارند فراهم شود. آنان به استنباط حکم شرعی دستور دادند در حالی که خود، در میان مردم حضور داشتند. اگرچه امامان علیهم السلام خود، برترین مجتهدان در دین بودند. اجتهاد در معنای مصطلح و امروزی آن، تنها اجتهاد در ظواهر است؛ اما ایشان به دلیل سرچشمه‌ی علم

۲. قاموس الرجال، ج ۱، ص ۹۷.

۱. سوره ی بقره، آیه ۱۵۸.

۳. الرسائل، ج ۲، ص ۱۲۸.

الهی خویش، اجتهاد در بطون نیز انجام می‌دادند. یعنی اجتهاد معصوم به نسبت اجتهاد غیر معصوم، «عموم و خصوص من وجه» است.

در هر حال، آنان افرادی را مأمور به اجتهاد در منابع دینی می‌نمودند. برای نمونه، از جمله افرادی که به طور مستقیم از سوی برخی امامان علیهم‌السلام به فتوا دادن برای مردم مأموریت یافت، ابان بن تغلب بود. امام باقر علیه‌السلام آشکارا به او فرمود: «ای ابان! در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا صادر کن! من دوست دارم کسانی را مانند تو در میان شیعیانم بینم.»^۱

از آن جا که ابان بن تغلب از شاگردان خاص و برجسته‌ی امام علیه‌السلام در زمینه‌ی فقهی بوده و دستور مستقیم از سوی امام علیه‌السلام به فتوا دادن داشته، می‌توان نتیجه گرفت که اجتهاد در آن دوره (دوران حضور) نیز جریان داشته است.

۴. مبارزه با سوء برداشت از سنت

گاه برخی از عناصر فرصت طلب در دوران حضور امامان شیعه علیهم‌السلام، زمینه را برای آشفته‌سازی فرهنگ دینی مهیا می‌دیدند و با اغراض و انگیزه‌های گوناگون سعی در سودجویی، به قیمت خدشه‌دار نمودن تعالیم اسلامی داشتند. تلاش مهم صادقین علیهم‌السلام در این زمینه در دو جنبه شکل گرفت: ابتدا به اصحاب و یاران نزدیک خود خطر آسیب‌پذیری بهره‌برداری از حدیث و سیره برای استخراج حکم شرعی به واسطه‌ی شیوه‌های نادرست را گوشزد نمودند و آنان را از خطر افتادن در دام آن دور داشتند؛ و در گام دیگر، خود به مبارزه با این شیوه‌های نادرست پرداختند.

۳۵

برخی از این شیوه‌ها که از سوی عناصر فرصت طلب، سامان‌دهی و گاه از سوی حاکمیت جامعه نیز حمایت و تقویت می‌شد، در قالب عناوینی چون قیاس، استحسان، اجتهاد در مقابل نص و برخی گونه‌های اجماع جلوه‌گر شد.^۲

امام باقر علیه‌السلام در صف اول مبارزه، همواره اطرافیان خود را از افتادن در دام این گونه شیوه‌ها بر حذر می‌داشتند و آنان را حتی از مرآده با افرادی که در

۱. قاموس الرجال، ج ۱، ص ۹۷.

۲. به یاد داشته باشیم که اهل سنت هرگونه اجماع را معتبر می‌دانند که همه‌ی آنها در فقه شیعه معتبر نیست و فقط اجماعی که کاشف از قول معصوم علیه‌السلام باشد، در مواردی حجیت دارد. نک: اجتهاد و تقلید، ص ۱۱۹.

این عرصه گام می زدند و آن را دستمایه‌ی رسیدن به احکام شرعی می دانستند، دور می داشتند.

امام علیه السلام در گفتاری به زرارة بن اعین چنین یاد آور شد: «ای زراره! بر تو باد از کسانی که در دین قیاس می کنند دوری گزینی! زیرا که آنان از قلمرو تکلیف خود پا فراتر نهاده و آنچه را باید می آموختند واپس نهاده و به آنچه از آنان خواسته نشده، روی آورده و خود را به سختی انداخته اند. احادیث را بنا بر ذوق خود معنی کرده (استحسان) و بر خدا نیز دروغ بسته اند (اجتهاد در برابر نص) و در نظر، من به سان کسانی هستند که در مقابل شان آنان را صدا می زنی اما نمی شنوند و سرگردان در دین هستند.»^۱

و نیز می فرمود: «إِنَّ السُّنَّةَ لَا تُقَاسُ، وَكَيْفَ تُقَاسُ السُّنَّةُ وَالْحَائِضُ تَقْضِي الصِّيَامَ وَلَا تَقْضِي الصَّلَاةَ؛ سُنَّتٌ [و احکام شرعی] قیاس بردار نیست، چگونه می توان در سنت قیاس کرد و حال آن که زن حائض [پس از دوران حیض] می بایست روزه‌ی خود را قضا کند، ولی قضای نماز بر او واجب نیست؟!»^۲

آن حضرت فتوا دادن برای مردم را که برخاسته از عدم آگاهی و هدایت الهی باشد، به شدت مردود شمرده، می فرمودند: «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ، وَلِحِفْهِ وَرُزُّ مَنْ عَمِلَ بِفُتْيَاهُ؛ هر کس برای مردم، بدون علم و هدایت الهی فتوا بدهد، فرشتگان رحمت و عذاب او را نفرین می کنند و گناه آنان که نظر خطای او را به کار بندند، بر عهده‌ی اوست.»^۳

امام علیه السلام در راستای این موضوع و برای جلوگیری از خطر ابتلای به آن، راهکارهای مثبت و کارسازی را ارائه فرمودند که یکی از این راهکارها توقف در شبهات بود. از آن جا که افراد، گاه به طور ناخواسته گرفتار این دام می شدند، آن حضرت بهترین راه را احتیاط در مسائل پیچیده و واگذاری آن به اهلش اعلام نمودند.^۴

در همین راستا، ابو حمزة ثمالی روایت می کند: «روزی در مسجد النبی صلی الله علیه و آله

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۳۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۰۸.

۳. همان، ص ۱۱۸.

۴. به عنوان نمونه: نک: بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۰۷.

نشسته بودم که مردی داخل شد و سلام کرد و به من گفت: کیستی ای بنده‌ی خدا؟

گفتم: مردی از اهل کوفه، چه می‌خواهی؟

گفت: آیا ابا جعفر محمد بن علی علیه السلام را می‌شناسی؟

گفتم: آری، با او چه کار داری؟

گفت: چهل پرسش و شبهه آماده کرده‌ام و می‌خواهم پاسخ آن‌ها را از او دریافت کنم تا آن‌چه را حق است بدان حکم کنم، و آن‌چه را باطل است فرو گذارم.

به او گفتم: آیا حق و باطل را به روشنی می‌شناسی؟ گفت: آری.

گفتم: تو که حق و باطل را می‌شناسی، دیگر چه نیازی به او (امام باقر علیه السلام) داری؟

گفت: شما کوفیان بی‌صبر و کم‌طاقت هستید.

هنوز صحبت‌م تمام نشده بود که ابو جعفر علیه السلام وارد مسجد شد در حالی که جماعتی

از اهل خراسان و دیگر بلاد او را همراهی می‌کردند و از او پرسش‌هایی درباره‌ی حج

می‌پرسیدند و رفت تا در جایگاه خود بنشیند، و آن مرد نزدیک او نشست.

من نیز در محلی نشستم که صدایشان را بشنوم، چندتن از دانشمندان نیز حضور

داشتند.

وقتی امام علیه السلام پرسش‌های آنان را پاسخ داد، متوجه آن مرد شد و پرسید: کیستی؟

گفت: من قتاده بن دعامه‌ی بصری هستم.

امام علیه السلام پرسید: آیا همان فقیه اهل بصره نیستی؟ گفت: آری.

ابو جعفر علیه السلام فرمود: وای بر تو ای قتاده! به درستی که خداوند بلندمرتبه و بزرگ

دسته‌ای از آفریدگان خود را آفرید و آنان را حجت بر دیگر آفریدگانش قرار داد که

آنان او تاد روی زمین هستند و برای پروردگارشان ثابت قدم و برگزیدگان علم الهی

می‌باشند که خدا آنان را پیش از آفریدن انسان‌ها برگزید و در سایه‌سار عرش خود

جای داد.

قتاده مدتی طولانی سکوت کرد و سر به زیر افکند، سپس گفت: پروردگار تو را

آرامش بخشد! به خدا سوگند من در برابر بسیاری از دانشمندان نشسته‌ام و حتی ابن

عباس را هم درک کرده‌ام، ولی هرگز این‌گونه که در محضر شما مضطرب و پریشانم،

نزد هیچ‌یک از آنان نبوده‌ام.

ابوجعفر علیه السلام فرمود: وای بر تو! خیال می‌کنی کجا هستی و در برابر چه کسی نشسته‌ای؟ تو در برابر کسی نشسته‌ای که خدا در مورد آنان فرموده: «فِي بُيُوتِ الَّذِينَ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ»؛ «در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت آن‌ها] رفعت یابد و نامش در آن‌ها یاد شود، در آن خانه‌ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش کنند. مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی‌دارد.»^۱

قتاده گفت: به خدا سوگند راست گفتم، فدایت شوم، آن خانه‌ها از سنگ و گل نیست [و همان است که شما فرمودید]. اکنون بفرمایید حکم پنیر چیست؟
امام باقر علیه السلام لبخندی زد و فرمود: سؤال تو همین بود؟! پاسخ داد: اکنون همه را فراموش کرده‌ام.
امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد.^۲

۵. مبارزه با اسرائیلیات

فتنه‌انگیزی یهودیان که سرسخت‌ترین دشمنان اسلام هستند، از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز شد. آن یهودیانی که در محیط زندگانی مسلمانان می‌زیستند سالیان متمادی به فتنه‌انگیزی خود به صورت پنهانی و آشکار ادامه دادند. کسانی که اسلامی ظاهری آورده بودند یا هنوز بر آیین یهود پا می‌فشردند، تلاش بسیار می‌کردند تا قبله‌ی خود، بیت المقدس را برتر از قبله‌ی مسلمانان جلوه دهند. آنان از حربه‌هایی مانند جعل حدیث استفاده می‌کردند و با حرکتی خزننده در فقه و کلام تلاش خود را بیش‌تر متوجه محافل علمی مسلمانان کرده بودند و افکار غیر اسلامی در قالب احادیثی جعلی به نام اسرائیلیات، فرهنگ ناب اسلامی را مورد تهاجم قرار می‌دادند. احادیثی که توسط احبار یهود چون عبدالله بن سلام و کعب الاحبار وارد احادیث اسلامی شد و عدم پایبندی خلفاء به معارف اسلام، به روند رو به رشد آن کمک فراوانی کرد.

۱. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۶ و ۳۷.

۲. الانوار البهیه فی تواریخ الحجج الالهیه، ص ۱۳۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۳۵۸.

از آن رو که در اسلام سیاست و حکمرانی بر مردم با دین عجین شده و رابطه‌ی تنگاتنگی با آن دارد، طبیعی بود که آثار و تبعات این هجوم فرهنگی به طور مستقیم در حوزه‌ی سیاست، نمود بارزی پیدا می‌کرد.

بعدها نیز این روند توسط دیگران ادامه یافت. در روزگار امامت حضرت باقر علیه السلام جلودار این فتنه‌انگیزی‌ها فردی به نام وهب بن مئبه حافظ بود، او بیرق عبدالله بن سلام و کعب الاحبار را دوباره برافراشت، به گونه‌ای که او را کعب الاحبارِ زمان خویش! خواندند.

وی در مورد خود می‌گوید: «مردم می‌گویند عبدالله بن سلام دانشمندترین مردم زمان خود بوده و کعب الاحبار نیز همین طور. پس من چگونه‌ام که دانش هر دوی آن‌ها را دارا هستم؟!»^۱

او با ترفند خاصی برای نشر دیدگاه‌ها و عقاید خود به دستگاه رخنه کرد، وی از اقبال و رضایت عمومی مردم از عملکرد عمر بن عبدالعزیز بهره برد و اعلام کرد: «اگر مهدی‌ای وجود داشته باشد - که دارد، همانا او عمر بن عبدالعزیز است.»^۲ او با این شیوه، هم مردم ساده‌اندیش را فریفت و هم به دستگاه رخنه کرد و توانست از این فرصت برای نشر افکار مسموم خود - که همان اشاعه‌ی فرهنگ و افکار یهود بود - استفاده کند.

سیاست کلی امویان بر دفاع از فعالیت‌های فرهنگی این دسته افراد بنا شده بود، و نه تنها از آنان و تلاش‌های‌شان جلوگیری نمی‌کردند، بلکه از افکار و عقاید آن‌ها برای سرکوب مخالفان و ترویج اندیشه‌های سیاسی خود بهره می‌جستند.

خالد ربیع یکی دیگر از این افراد است که هنگام فوت عمر بن عبدالعزیز گفت: «ما در تورات دیده‌ایم که آسمان‌ها و زمین چهل روز بر عمر بن عبدالعزیز می‌گریند.»^۳

زراره می‌گوید: «نزد امام باقر علیه السلام - که رو به روی کعبه نشسته بود - نشسته بودم. امام فرمود: می‌دانستی که نگرستن به خانه‌ی خدا عبادت است؟ در این لحظه مردی

۲. تاریخ الخلفاء، ص ۲۶۳.

۱. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۰۱.

۳. همان، ص ۲۷۷.

از قبیله‌ی بُجَیله به نام عاصم بن عمر وارد شد و به امام علیه السلام گفت: کعب الاحبار می‌گوید: کعبه هر صبح در برابر بیت المقدس سجده می‌آورد.
امام علیه السلام فرمود: نظر تو در مورد سخن کعب الاحبار چیست؟ گفت: راست گفته است.

امام علیه السلام فرمود: تو و کعب الاحبار هر دو دروغ می‌گویید.
امام علیه السلام چنان خشمگین شده بود که راوی می‌گوید: هرگز امام را به خاطر سخن کسی این قدر خشمگین ندیده بودم. فرمود: خدا خانه‌ای به بلند مرتبگی این خانه - و به کعبه اشاره کرد - نیافریده و هیچ جایی را به سان آن گرامی نداشته است...^۱

۶. نگارش حدیث و سیره

پس از افول حکومت امویان، عباسیان به قدرت رسیدند. دوران ایشان با گسترده‌ی فرهنگی در گرایش‌های اعتقادی و بحث‌های علمی همراه بود که از برخورد میان مکتب‌های کلامی و تحولات فرهنگی مختلف پدید آمده بود.

در این دوران، مکتب‌های عقیدتی گوناگونی چون معتزله و اشاعره تشکیل و گسترش یافته و پراکندگی آرای فراوانی در سطح فرهنگی جامعه به وجود آمده بود. مباحثی کلان چون جبر و تفویض، ممکن یا ناممکن بودن رؤیت خداوند، تجسیم و مباحثی از این قبیل، افکار عمومی جامعه را دست‌خوش تاخت و تازهای فکری کرده بود.

سرچشمه‌ی این تحولات فکری، رویکرد دولت عباسی به مسائل علمی و فرهنگی و نیز هجوم فلسفه و کلام دیگر ملل به سوی جامعه‌ی مسلمانان بود. دستگاه حکومتی، کتاب‌های علمی دانشمندان ملل دیگر را به عربی ترجمه می‌کرد و در اختیار مسلمانان می‌گذاشت.

این روند از زمان مأمون آغاز شد و به تدریج ادامه یافت و به اوج خود رسید. او تلاش فراوانی در ترجمه‌ی کتاب‌های دیگر ملل، به ویژه یونان داشت. او هزینه‌های بسیاری در این راه صرف کرد.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۳۵۳.

جرجی زیدان در این باره می‌نویسد: «مأمون در مقابل وزن کتاب‌های ترجمه شده، طلا می‌داد، و به قدری به ترجمه‌ی کتاب‌ها توجه داشت که روی هر کتابی که به نام او ترجمه می‌شد، از خود علامتی می‌گذاشت و مردم را به خواندن و فراگرفتن آن علوم تشویق می‌کرد. با دانشمندان خلوت می‌کرد و از معاشرت با آنان لذت می‌برد.»^۱

این روند تا آن‌جا ادامه یافت که ثروتمندان و بزرگان دوره‌ی عباسی نیز به این کار مبادرت ورزیدند و دانشمندان را گرامی داشتند. تعداد کتاب‌فروشان و کاغذفروشان در بغداد فزونی یافت و انجمن‌های علمی و ادبی تشکیل شد و مردم بیش از هر کار به مباحثات علمی و مطالعه پرداختند. این رویه همچنان در دوره‌ی عباسی روبه رشد گذاشت و کتاب‌های بسیاری از زبان‌های یونانی، سریانی، هندی، نبطی و لاتین ترجمه شد.^۲

آنان لحظه‌ای دانشمندان غیرمسلمان را از خود، دور نمی‌کردند و با آنان شراب می‌نوشیدند. متوکل عباسی و مهتدی عباسی، دانشمندان را بر تخت می‌نشاندند و امیران و وزیران را در برابر آن‌ها ایستاده نگه می‌داشتند، به گونه‌ای که هیچ بزرگی در مقابل آن‌ها، حق نشستن نداشت.^۳

نزدیکی بیش از حد خلفاء با نامسلمانان و احترام بیش از اندازه به آن‌ها، عقاید شوم و ضداسلامی آن‌ها را بر ملا ساخت. به خوبی آشکار است که این احترام و صرف بودجه‌های هنگفت، صرفاً جهت دانش‌پروری و علم‌دوستی نبوده است.

آنان با جمع‌آوری کتاب‌های علمی گوناگون، جایگاه مناسبی در گسترش مناظره‌های علمی فراهم آوردند که اهداف مشخص و از پیش تعیین شده‌ای را در این موضوع دنبال می‌کرد.

البته آنچه از بررسی حیات علمی امامان این دوره در مناظره‌های علمی به دست می‌آید، برتری مبانی اعتقادی شیعه در این برهه از زمان را آشکار می‌سازد.

۲. همان.

۱. تاریخ تمدن اسلام، ج ۳، ص ۲۱۶.

۳. همان، ص ۲۳۷.

گذشته از این، پیدایش این همه آراء و نظرات گوناگون، سبب آشفتگی در اوضاع فرهنگی و اجتماعی گردید. حاصل این آشفتگی، پیدایش گروه‌های گوناگونی چون: غلات، واقفیه، صوفیه، مجسمه و ... بود.

دستگاه حکومتی نیز از این آشفتگی فرهنگی برای دست‌یابی به اهداف خود بهره می‌جست. عباسیان می‌خواستند از این جریان‌ها به عنوان حربه‌ای برای ایجاد اختلاف در جامعه و پدید آوردن شکاف میان مسلمانان و تضعیف مبانی فکری و اعتقادی آن‌ها بهره‌برداری کنند.

در این میان، تیزبینی امام در شناخت خط توطئه و استحاله‌ی فرهنگی، نقشه‌های دین‌ستیزانه‌ی آنان را آشکار می‌ساخت. اگرچه مراقبت شدید و زیر نظر گرفتن ایشان، اندکی آنان را در رسیدن به هدف ننگین‌شان یاری می‌داد و دسترسی نداشتن مردم به امام، مشکلات عقیدتی جامعه‌ی اسلامی را افزون‌تر می‌کرد، ولی امام با نهایت درایت، در خنثی کردن این توطئه‌های فرهنگی می‌کوشید.

در این برهه‌ی تاریخی، امامان معصوم علیهم‌السلام خود دست به قلم بردند و شروع به نگارش کتاب‌هایی نمودند. از جمله نوشتن رساله‌ی کلامیه توسط امام هادی علیه‌السلام است که آن را به انگیزه‌ی پاسخ‌گویی به مشکلات اعتقادی اهالی اهواز نگاشتند. اگرچه پیش‌تر از آن نیز نمونه‌هایی مانند رساله‌ی حقوق امام سجاد علیه‌السلام وجود داشته است.

امام علیه‌السلام در این رساله با ایراد بحث‌های مستدل درباره‌ی قرآن و عترت و معرفی ثقلین و لزوم تمسک به آن‌ها، مبحث جبر و تفویض را - که از پیچیده‌ترین مسائل کلامی است - با بیانی بسیار روشن و شیوا مطرح و نقد کرده و نظر امامیه را با عنوان «الأمر بین الأمرین» به اثبات رسانیده است. در بخشی از این رساله آمده است:

«... در این باره به گفتار امام صادق علیه‌السلام آغاز می‌کنم که فرمود: نه جبر است و نه تفویض، بلکه مقامی است میان آن دو که عبارت است از: تندرستی، آزادی، مهلت کافی و توشه مانند مرکب سواری و وسیله‌ی تحریک فاعلی بر کار خود.

پس این پنج چیز است که امام صادق علیه‌السلام به عنوان اسباب جمع‌کننده‌ی فضل، گرد آمده است. پس اگر بنده‌ای یکی از آن‌ها را نداشته باشد، به لحاظ آن کاستی و کمبود، تکلیف از او ساقط است ...



همچنین روایت شده که فرمود: مردم در عقیده به سه دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ای می‌پندارند که کار به آن‌ها وانهاده شده است که آنان خدا را در سلطه و قدرتش سست دانسته و خود را به هلاک انداخته‌اند. دسته‌ای دیگر می‌پندارند که خدای عزّوجلّ بندگان را به نافرمانی مجبور ساخته و آنان را به آن چه توان انجامش را ندارند، مکلف فرموده است. این‌ها نیز خداوند را ستمگر می‌انگارند که سبب هلاک خود را با این اندیشه فراهم آورده‌اند.

دسته‌ای دیگر معتقدند که خداوند بندگان را به اندازه‌ی توان‌شان مکلف فرموده و تکلیفی بیش از توان بر دوش آن‌ها ننهاده است. آن‌ها چون کار نیک انجام دهند، خدا را بستایند و چون بد کنند، از او آمرزش بخواهند که اینان به حق رسیدگانند. پس امام صادق علیه السلام خبر داده که هرکس پیرو جبر و تفویض است و به آن‌ها اعتقاد دارد، برخلاف حق است و من آن جبری را که هرکس بدان معتقد باشد دچار خطا است، شرح دادم و بیان کردم که کسی که پیرو تفویض است، دستخوش باطل است. پس حق تعالی میان این دو نظریه است ...»

سپس حضرت به بررسی بیش‌تر مسأله‌ی جبر و تفویض در قالب پنج مثال دیگر می‌پردازد و با بهره‌گیری از آیات قرآن و استدلال‌های عقلانی و با نهایت دقت و حوصله، آن را از زوایای مختلف بررسی می‌کنند؛ به گونه‌ای که مطالب با بیانی بسیار ساده، مستند و عقلانی مطرح می‌شوند و حتی در عین کامل و مبسوط بودن، جمله‌ای را تکراری، بدون غرض و خالی از بار علمی و محتوایی لازم نمی‌یابیم.^۱

در روزگار صادقین علیهم السلام بسیاری از شیعیان به مراتب عالی تشیع دست نیافته بودند؛ و دسته‌ای از آنان در کنار استفاده از احادیث اهل سنت، علاقه‌ی زیادی به فراگیری و بهره‌مندی از دانش امام نیز نشان می‌دادند.

آن‌گونه که از کتاب‌های رجال‌ی فهمیده می‌شود، نام بسیاری از کسانی که رابطه‌ی تنگاتنگی با امام داشته‌اند، جزو اصحاب او نیستند.

۱. تحف العقول، ص ۴۹۶.

همین موضوع می‌توانست تا اندازه‌ای، اندیشه‌ی شیعه را سست کند؛ چه بسا امکان اختلاط آموزه‌های دیگری با آن قسمت از معارفی که آنان از امام می‌آموختند وجود داشت.

امام باقر علیه السلام نیز مانند دیگر امامان شیعه، برای تحکیم پایه‌های اندیشه‌ی شیعه بسیار کوشید و امامت شیعه را به‌خوبی برای همگان معرفی کرد. او می‌فرمود: «فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله درهای دانش خدا و راه رسیدن به خشنودی او هستند، آنان دعوت‌کنندگان مردم به سوی بهشت و راهنمایان به سوی آن هستند.»^۱

امام علیه السلام با تکیه بر قرآن، رهبری شیعه و تقویت مبانی پیروی از آن را بررسی و معرفی می‌کرد. امام علیه السلام کوشید تا امامت را نیز مانند نبوت، امری الهی و مبتنی بر قرآن تبیین کند.

بازتاب دیدگاه امام علیه السلام در مورد رهبری شیعه در احادیث نبوی - که بر شباهت و قرابت میان پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام تأکید می‌کرده - در بحث‌های کلامی ایشان انعکاس فراوانی دارد. او با بیان این‌که امام، دارای صفاتی ذاتی مانند عصمت و علم است، در نظر داشت رویکرد جدی‌تری به موضوع امامت داشته باشد.

دیدگاه‌های او درباره‌ی این موضوع، تأثیر ویژه‌ای بر مردم گذاشت و بسیاری از تهدیدها و خطرات را از تفکر شیعی دور کرد و سبب شد با وجود عقاید گوناگونی که در آن زمان درباره‌ی مرجعیت وجود داشت، تعداد گرایندگان به این مکتب رو به فزونی گذاشت. در احادیث شیعی نیز توجه گسترده‌ای به این موضوع در سخنان امام باقر علیه السلام شده است.^۲

صادقین علیهم السلام هزاران شاگرد در رشته‌های گوناگون معارف چون فقه، حدیث، تفسیر و دیگر شاخه‌های علوم اسلامی تربیت کردند و برجستگان آنان را به نگارش احادیث معصومین علیهم السلام تشویق نمودند، برجسته‌ترین آنان عبارت بودند از:^۳

۲. نک: اصول کافی، ج ۲، کتاب الحجة.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۹.

۳. رجال الطوسی، ص ۱۰۲-۱۴۲.

الف) زرارة بن اعین

او از بزرگ‌ترین راویان احادیث اهل‌بیت و از ثقه‌ترین آنان است که بسیار مورد اطمینان اهل‌بیت بود و بارها از زبان آنان ستایش شده بود. او پس از امام باقر علیه السلام محضر فرزندان آن امام همام را نیز درک کرد و در زمان امامت آنان نیز از بهترین‌ها به‌شمار می‌آمد.

امام صادق علیه السلام روزی به او فرمود: «ای زراره! نام تو در ردیف نام‌های بهشتیان است.»^۱ و نیز فرمود: «خدای، رحمت کناد زرارة بن اعین را که اگر او و تلاش او نبود، احادیث و سخنان پدرم از بین می‌رفت.»^۲ همچنین فرمود: «گروهی هستند که ایمان را به زینهار گرفته و برگردن می‌افکنند (از آن پاسداری می‌کنند) که در روز قیامت آنان را پاسداران [ایمان] نامند، بدانید که زرارة بن اعین از آن گروه است.»^۳ و احادیث فراوان دیگری نیز در ثنا و ستایش ایمان زراره از امامان علیهم السلام وارد شده است.

ب) محمد بن مسلم ثقفی

او از بزرگان و راویان احادیث امامان علیهم السلام بود و احادیث بسیاری از صادقین علیهم السلام روایت کرده است که در کتاب‌های معتبر حدیثی یافت می‌شود. درباره‌ی او نیز ستایش‌های گوناگونی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام وجود دارد.^۴

عبدالله بن ابی‌یعفور می‌گوید: «نزد امام صادق علیه السلام رفتم و گفتم: ما نمی‌توانیم هر ساعت شما را ملاقات نماییم و امکان دسترسی به شما [به دلیل پرسش‌هایی که داریم] برایمان وجود ندارد، و گاه برخی از من پرسش‌هایی می‌کنند که پاسخ همه‌ی آن‌ها را نمی‌دانم [تکلیف ما چیست؟]. امام علیه السلام فرمود: چرا سراغ محمد بن مسلم ثقفی نمی‌روید؟ همانا او از پدرم علیه السلام بسیار شنیده و نزد او فردی قابل اطمینان و احترام بوده است.»^۵

۲. همان، ص ۳۴۸.

۱. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۳۴۵.

۴. المفید من معجم رجال الحدیث، ص ۵۷۸.

۳. همان، ص ۳۷۸.

۵. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۳۸۳.

امام باقر علیه السلام در باره اش می فرمود: «در شیعیان ما کسی فقیه تر از محمد بن مسلم نیست.»^۱

او مدت چهار سال در مدینه سکنی گزید. وی همه روزه در محضر نورانی امام باقر علیه السلام حاضر می شد و پاسخ پرسش های خویش را می شنید و درس می آموخت. او در مدت عمر خویش، سی هزار حدیث از امام باقر علیه السلام و شانزده هزار حدیث از امام صادق علیه السلام شنید و آن ها را روایت کرد که بخشی از آن ها به دست ما رسیده است.^۲ او در بین مردم به عبادت بسیار مشهور بود و از پرستندگان راستین زمان خود به شمار می آمد.^۳

وی به سال ۱۵۰ هجری قمری^۴ در کوفه بدرود حیات گفت.^۵

ج) ابوبصیر

اولیث بن البختری مرادی است، وی از نزدیکان و شاگردان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بود و حدیث بسیاری از آن دو بزرگوار نقل کرد. او کتابی نگاشت که بسیاری از دانشمندان آن را تأیید و از آن روایت کردند.^۶

شعب عقرقوفی می گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر احتیاج به پرسش در مورد مسأله ای پیدا کردیم، از چه کسی سؤال کنیم؟ امام علیه السلام پاسخ فرمود: از ابوبصیر.»^۷

د) بُرید بن معاویه

او از بزرگان روزگار خویش و فقیهی ماهر بود و نزد امامان علیهم السلام جایگاهی ویژه داشت. بُرید نیز دارای کتابی بود که برخی از دانشمندان بعد از او از آن روایت کرده اند.^۸

ابوعبیده ی حدّاء می گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: زراره، ابوبصیر، محمد بن مسلم و برید از کسانی هستند که خدای بزرگ در مورد آنان می فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾^{۹، ۱۰}

۱. همان، ص ۳۹۱.

۲. همان، ص ۳۹۲.

۳. همان، ص ۳۸۶؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۵۰.

۴. الإختصاص، ص ۵۱.

۵. رجال النجاشی، ص ۳۲۴.

۶. همان، ص ۳۲۱.

۷. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۴۰۰.

۸. رجال النجاشی، ص ۱۱۲.

۹. سوره ی واقعه، آیه ۱۰ و ۱۱.

۱۰. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۳۴۸.

امام صادق علیه السلام در روایتی دیگر می‌فرماید: «هیچ کس به اندازه‌ی زراره، ابوبصیر، محمد بن مسلم و برید بن معاویه یاد ما را زنده نگاه نداشت و احادیث پدرم را احیا نکرد. اگر این‌ها نبودند کسی تعالیم دین و مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله را گسترش نمی‌داد. اینان پاسداران دین و امینان پدرم بودند که بر پاسداری از حلال خدا و حرام او کمر بستند. آنان هم در دنیا به ما نزدیک بودند و هم در آخرت با مایند.»^۱

او در دوران امامت امام صادق علیه السلام زندگی را فرو گذاشت و در خاک آرمید.^۲ در این میان، بزرگان دیگری چون جابر بن یزید جعفی، حمران بن اعین، هشام بن سالم، فضیل بن یسار، ابان بن تغلب و بسیاری دیگر از بزرگان و فرهیختگان این عصر را می‌توان نام برد.^۳

ه) عبدالعظیم الحسنی

ایشان از نوادگان امام مجتبی علیه السلام و مردی پارسا و مورد اعتماد و احترام اهل بیت علیهم السلام بود تا آن‌جا که امام هادی علیه السلام در شأن او فرمود: «اگر قبر عبدالعظیم الحسنی را زیارت کنید، گویا قبر حسین بن علی علیه السلام را زیارت کرده‌اید.»^۴

ابوحمّاد رازی می‌گوید: نزد امام هادی علیه السلام رفتم و درباره‌ی احکام شرعی از ایشان مسائلی را پرسیدم و ایشان به آن‌ها پاسخ فرمود. هنگامی که خواستم از محضر ایشان مرخص شوم به من فرمود: «هرگاه دچار مشکلی در کار دینت شدی، از عبدالعظیم حسنی بپرس و سلام مرا نیز به وی برسان.»^۵

او در روزگاری که عباسیان تهدید و شکنجه را به اوج خود رسانیده بودند از دیار خود هجرت کرد و در شهر ری اقامت گزید و در آنجا به نقل احادیث معصومین علیهم السلام پرداخت و در همان سرزمین بدرود حیات گفت.^۶

و) فضل بن شاذان

او یکی از شاگردان بزرگ مکتب اهل بیت علیهم السلام بود و روایات بسیاری از پیشوایان اسلام نقل کرد که در کتاب‌های مختلف حدیثی یافت می‌شود. وی فردی دانشمند و معتمد

۱. الإختصاص، ص ۶۶.

۲. رجال النجاشی، ص ۱۱۲.

۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۴۸.

۴. رجال الطوسی، ص ۱۰۲-۱۰۴.

۵. حیاة الامام علی الهادی علیه السلام، ص ۲۲۹.

۶. همان.

امامان علیهم السلام بود که مورد ستایش آنان نیز قرار گرفته و مدح او در تاریخ باقی مانده است.^۱

ز) حسین بن سعید اهوازی

تلاش‌های حسین بن سعید در زمینه‌های مختلف فقهی، اخلاقی و اجتماعی انکارناپذیر است. او اهل کوفه بود و با برادرش به اهواز و سپس به قم ترک وطن کرد و تا پایان عمر در آن جا ماند. او به نوشتن کتاب‌های گوناگون اسلامی با گرایش‌های مختلف و نقل حدیث‌های از امامان معصوم علیهم السلام پرداخت.^۲

ح) ابوهاشم جعفری

نامش داود بن قاسم و کنیه‌اش ابوهاشم و از اهالی بغداد بود. او مردی جلیل‌القدر بود که نزد امامان جایگاهی ویژه داشت و احادیث بسیاری روایت نموده و محضر آن بزرگواران را از امام رضا علیه السلام تا امام زمان علیه السلام درک کرده بود.^۳

ط) ابن سکیت اهوازی

ابن سکیت بن یعقوب بن اسحاق اهوازی از بزرگان لغت و فرهیختگان عرصه‌ی شعر و ادب و نویسنده‌ی کتاب *اصلاح المنطق* است. او را به جهت کثرت سکوتش ابن سکیت می‌خوانند. از نزدیکان امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام و مورد وثوق اهل بیت علیهم السلام و فردی شجاع و عاشق ساحت مقدس امامان علیهم السلام بود.

او تربیت فرزندان متوکل را بر عهده داشت و متوکل از علاقه‌ی او نسبت به این خاندان آگاه بود، روزی از وی پرسید: «دو فرزند من (معتزو مؤید) نزد تو محبوب‌ترند یا حسن و حسین؟»

او با بی‌باکی تمام و کوبنده پاسخ داد: «قنبر غلام علی علیه السلام نزد من از تو و فرزندان محبوب‌تر است.»

متوکل این پاسخ دندان‌شکن را دستاویزی برای قتل او قرار داد و او را پس از شکنجه، به شهادت رسانید.^۴

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۴۵۵.
 ۲. المفید من معجم رجال الحدیث، ص ۱۶۱.
 ۳. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۶۹۳.
 ۴. همان، ص ۶۹۶.

ی) حسن بن علی

او نیای مادری مرحوم سید مرتضی علیه السلام و دارای روایات نقل شده‌ی بسیاری است که سید دربارهی او می‌گوید: «مقام و برتری او در دانش و پارسایی و فقه، روشن‌تر از آفتاب است. هم او بود که اسلام را در دیلم انتشار داد، به گونه‌ای که مردم آن سامان به وسیله‌ی او از گمراهی‌های رهایی یافتند و با دعای خیر او به حق بازگشتند. صفات پسندیده و اخلاق نیکوی او بیش از آن است که شمرده شود و روشن‌تر از آن است که پنهان ماند.»^۱

ک) عثمان بن سعید عمروی

او نخستین نایب خاص امام زمان علیه السلام و دارای شخصیت بسیار شناخته شده‌ای در کتابت حدیث است. دومین نایب خاص حضرت نیز فرزند او است. امانت‌داری و فریفته نشدن به مال دنیا و پارسایی و ورع از ویژگی‌های برجسته‌ی او است.

احمد بن اسحاق قمی که از بزرگان شیعه است می‌گوید: «روزی خدمت امام علی علیه السلام رسیدم و عرض کردم: مولای من! برای من ممکن نیست که همواره خدمت شما برسم، سخن چه کسی را بپذیرم و از دستور چه کسی پیروی کنم؟

امام علیه السلام فرمود: ابوعمرو (عثمان بن سعید) مردی راست‌گو و امین من است؛ هرچه به شما بگوید، از جانب من گفته و آنچه را به شما می‌رساند، از سوی من است. هنگامی که ایشان به شهادت رسید، نزد امام عسکری علیه السلام رفتم و آنچه را به پدر بزرگوارشان گفته بودم بازگو کردم و همان را پرسیدم، ایشان نیز همان پاسخ را فرمود.»^۲

۸. انشا کردن ادعیه و زیارات برای کتابت

ادعیه و زیارات، از برجسته‌ترین منابع معرفتی در اسلام است و سبب تحکیم پیوند با امامان معصوم علیهم السلام می‌شود. امامان شیعه علیهم السلام با انشای ادعیه و زیارات گام مهم و بسزایی در نشر فرهنگ اسلامی، به ویژه تبیین جایگاه امام علیه السلام برداشتند.

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۲۸.

۲. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۸۸۹.

از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به دعایی که امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل بن زیاد نخعی و دعای معروفی که امام سجاد علیه السلام به ابو حمزه‌ی ثمالی انشا کردند، یاد نمود. در بخش زیارات نیز زیارت‌هایی که از صادقین علیهم السلام انشا شده مثال زدنی است. شاید برجسته‌ترین زیارات، زیارت جامعه‌ی کبیره باشد که مجموعه‌ای است کامل از معارف امام‌شناسی و نقش امام در نظام آفرینش که امام علی النقی علیه السلام آن را انشا کرد. امام علیه السلام در این زیارت، پس از بیان مراتبی از بندگی ائمه‌ی اطهار: در پیشگاه خداوند سبحان و نیز ذکر نعمت‌های ویژه‌ی الهی که به آنان عطا فرموده، به رسیدن آنان به مقام نهایی انسانیت و آیت کامل الهی بودنشان اشاره می‌کند.

آن پیشوایان نور، بر اثر حق محوری، به گونه‌ای محو حق شده‌اند که حق از غیر آنان نشأت نمی‌گیرد و در محور غیر آنان گردش نمی‌کند و به غیر آنان نیز باز نمی‌گردد؛ محو جمال حضرت حق بوده و مانند گیرنده‌ای هستند که از خود صدایی ندارد و هر صدایی که از آن به گوش می‌رسد صدای خدا است، و بدین جهت هر که به سخن آنان گوش دهد، به سخن خدا گوش سپرده و هر که از آنان بگریزد، از خدا گریخته است. هر که آنان را دوست بدارد، خدا را دوست داشته و هر که کینه‌ی آنان را به دل بگیرد، کینه‌ی خدا را در دل داشته است.

ایشان این‌گونه بحث راه و راهنما شناسی و تولی و تبری را ترسیم می‌کند. امام هادی علیه السلام، امامان معصوم علیهم السلام را جایگاه رسالت، میزبان فرشتگان، سرچشمه‌های رحمت، گنجینه‌های علم، بی‌کرانه‌های حلم، رهبران الهی جامعه، سفره‌داران کرامت، ولی نعمت‌های نظام هستی، ریشه‌های نیکی، استوانه‌های خیر، پایه‌های آرامش زمین، دروازه‌های ایمان، امانت‌داران خدا، خلاصه‌ی فضایل، نشانه‌های تقوا و پیشوایان نور معرفی می‌کند و دوره‌ای کامل از امام‌شناسی را بیان می‌دارد که در این زیارت که مثنوی عاشقی و ارادت است، عاشق صادق از یک سو، نهایت محبت و علاقه‌ی خود را به امامان خویش اذعان می‌دارد، و از سویی دیگر با این ثنا خوانی و تمجید از زیبایی‌های انسانی نیازهای فطری خود را برآورده می‌سازد.

فصل دوم

ضرورت بررسی سیره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام

مقدمه

پیشوایان معصوم ما، برترین جانشینان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند. ایشان به عنوان برترین آموزگاران اخلاق و پارسایی نزد شیعه به‌شمار می‌روند که وظیفه‌ی تداوم در سیره و سنت نبوی و تبیین و تحکیم آموزه‌های قرآن را بر عهده دارند.

تأسی به این بزرگواران در فرهنگ شیعه، والاترین جایگاه را دارد؛ و رهروان راه آن نیکو سیرتان، اگر تمسک به سیره و روش ایشان بجویند و رفتاری مطابق رفتار و کردار ایشان داشته باشند، به برترین جایگاه اخروی دست خواهند یافت.

بر این مبنا، ضروری است که ابتدا سیره‌ی آن بزرگواران را بشناسد تا بتواند

پیروی کاملی از ایشان داشته باشد، که اگر این آگاهی و شناخت را نداشته باشد، برابر با آموزه‌های اسلامی «به مرگ جاهلیت مرده است»^۱.

سیره‌شناسی

شناخت منطق نظری و عملی اهل بیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به معنی کشف اصول و قواعد حاکم بر تفکر و اندیشه و رفتار و عملکردهای ایشان، به‌ویژه در حوزه‌ی اجتماعی است که این مهم، نه تنها مؤمنان را با شخصیت‌هایی که در عمل و اندیشه،

۱. مستدرک‌الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۸۷؛ وسائل‌الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۴۶.

عصاره‌ی قرآن هستند، آشنا می‌سازد، بلکه کاربرد عینی آن در زندگی فردی و اجتماعی آنان تأثیر می‌گذارد.

بر این مبنا، بررسی اصولی و روشی سیره‌ی معصومان علیهم‌السلام از جدی‌ترین نیازهای شیعی است. این بررسی نه تنها ما را به شناخت عمیق اندیشه‌های اسلامی رهنمون می‌سازد، بلکه همگان را به تکمیل و ادامه‌ی راه آن بزرگواران تشویق می‌نماید.

اهداف سیره‌شناسی

هدف از بررسی سیره‌ی پیامبر و خاندان سترگ او، فهم و بازخوانی شخصیت ایشان و ارائه‌ی تصویری جامع، به عنوان الگوی فرد مسلمان است و درک صحیح کتاب الهی را به دنبال دارد. چه این که، آن‌ها خود، قرآن ناطق هستند و عملکرد و موضع‌گیری‌های ایشان، تصویر حقیقی از اصول و مبانی اسلام به دست می‌دهد. زیرا شیعه بر این باور است که اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان معلّمان و مربیان بشریت، متکی بر اصول و روش‌های تعلیم و تربیتی خاصی بوده‌اند و هیچ رفتار، گفتار یا حتی سکوت ایشان، بی‌دلیل و خالی از آموزه‌ای رفتاری یا اعتقادی نبوده است.

کشف اصول و قواعد ثابت و متغیر زندگی معصومان علیهم‌السلام، بیانگر گنه اسلام و تشیع است و در سطحی فراتر، موجب هویت‌بخشی به مسلمانان و شیعیان می‌شود.

رفتارشناسی معصومان علیهم‌السلام

گفتیم که منظور از سیره‌ی معصومان علیهم‌السلام، همان شیوه‌ی عملی آن‌ها و منطق رفتاری ایشان است. اصول رفتاری ایشان در همه‌ی شرایط و مقتضیات مختلف زمانی، واحد و تغییرناپذیر بوده و از وحدتی منسجم برخوردار است ولی با تغییر شرایط، ایشان نیز شیوه‌های خود را تغییر می‌دادند اما اصول رفتاری ایشان همواره حفظ می‌شده و در نهایت، آنچه بیش‌ترین نفع را برای اسلام و امت اسلامی در بر می‌گرفته، انجام می‌داده‌اند.

نتیجه چنین می‌شود که اگر شرایط یا زمان ایشان، همانندی یافت با تاسی به سیره‌ی ایشان می‌توان بهترین بهره‌برداری را در راستای عمل به وظیفه الهی و انسانی، به کار بست.

مهم آن است که فرد مسلمان، با توجه به سیره‌ی معصومان علیهم‌السلام به وظیفه‌ی خود، عمل کند و با الگوگیری از سیره‌ی آن بزرگواران، به سوی آینده‌ی الهی و متعبدانه‌ی خویش، گام بردارد.

کشف اصول و قواعد سیره

خداوند در قرآن کریم، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را الگوی مسلمانان معرفی کرده و می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»؛ «قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سرمشقی نیکوست.»^۱

بدین روی، شناخت قوانین حاکم بر شخصیت فردی و اجتماعی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت ایشان، امری ضروری است. همان‌گونه که سخن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دارای معنی است و برای تأمین یک وظیفه و رسالت، ادا شده است، رفتارهای ایشان و خاندان ایشان نیز همگی دارای معنی و تفسیر است و نیاز به تعمق و تفسیر دارد آن‌گونه که از جزئی‌ترین عمل ایشان نیز مفاهیم بلندی استخراج می‌شود.

سیره‌نویسان، نکات زیادی را از کوچک‌ترین و عادی‌ترین رفتار ایشان به ثبت رسانده‌اند و در طول تاریخ اسلام، نگارندگان زیادی به دنبال کشف اصول، قواعد رفتاری ایشان بوده‌اند. چه این که شرایط اجتماعی و اوضاع حاکم، امکان تغییر دارد اما سیاست‌ها و خطوط کلی سیره‌ی آن بزرگواران هرگز دارای تغییر نیست. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان علیهم‌السلام به دلیل عصمت، از اصولی واقعی و یکسان در رفتار و گفتار و حتی سکوت خود، برخوردارند و این خط سیر کلی سیره‌ی ایشان است.

۵۲

به بیان دیگر می‌توان گفت اهل بیت علیهم‌السلام دو قرن و نیم در بین انسان‌ها زندگی کردند. این زندگی دویست و پنجاه ساله به حدی دارای یک سیر واحد و تابع یک سیاست رفتاری است که گویی می‌توان ایشان را به یک انسان دویست و پنجاه ساله تشبیه کرد که هیچ تناقضی در رفتار او دیده نمی‌شود در حالی که ایشان، چهارده نفر بودند و این چهارده نفر از نظر رفتار، حکم یک نفر را دارند. این ادعایی

۱. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

است که جز برای معصوم منصوب از جانب خدا، برای احدی نمی توان تعریف و تصوّر کرد.

تأمین حلقه‌های مفقوده

یکی از شیوه‌های نوین و علمی تحلیل، شیوه‌ی تطبیقی و مقایسه‌ای است. در این شیوه، موارد مشابه و موارد متفاوت بررسی می‌شود تا دلایل عملکردهای گوناگون فرد، بهتر فهمیده شود و گاه به قرینه‌ی تفاوت‌ها و تشابه‌ها، ویژگی‌های آن پدیده که مورد غفلت قرار گرفته، تکمیل می‌گردد. عناصر کلیدی و اصولی که معیار هستند از شرایط و مقتضیات موردی استخراج می‌شود و بدین ترتیب می‌توان حلقه‌های مفقوده‌ی تاریخ زندگانی معصومان علیهم‌السلام را با استفاده از استنتاج‌هایی که با تکیه بر آن اصول ثابت رفتاری ایشان اخذ شده است، تأمین و تکمیل کرد و از نتایج کوتاه‌مدت رفتاری ایشان به نتایج بلندمدت دست یافت. نتایج کوتاه‌مدت معمولاً با مقتضیات و شرایط مرتبط است و نتایج بلندمدت به معیارها و اصول کلی ارتباط دارد.

می‌توان اصول ثابت و روح کلی یک موضوع را از اصول متغیر تفکیک نموده، رفتار را از معیارهای رفتاری (یا همان سیره) تشخیص داد و حتی از همه مهم‌تر، می‌توان به مغز حقایق از پوسته و ظواهر متغیر آن، راهیابی کرد.

به عنوان نمونه، می‌توان به مقایسه‌ای که میان صلح امام حسن علیه‌السلام با معاویه و جنگ امام حسین علیه‌السلام با یزید صورت گرفت اشاره کرد. گاه به نظر می‌رسد در این دو رفتار، تناقضی دیده می‌شود. در طول تاریخ نیز تحلیل‌های نادرستی صورت گرفته و برخی، این تفاوت رفتاری آن دو امام همام را برخاسته از روحیات متفاوت ایشان دانسته‌اند که صد البته سخن به گزافه راندن و سُرنا از سر نواختن است! که حاکی از بی‌خبری است.

این‌گونه تحلیل‌ها، ناشی از بی‌خبری از همان قواعد و اصول تغییرناپذیر در منطق رفتاری معصومان علیهم‌السلام است. البته نباید خرده گرفت زیرا درک چنین مقوله‌ای برای غیر شیعه، دشوار نمایان شده و گاه این مقوله را ساخته و پرداخته‌ی اذهان شیعه برشمرده‌اند و آن را در حدّ یک ادعای ثابت نشده و فرضیه‌ای به اثبات نرسیده،



فرو کاسته‌اند. اما حقیقت این است که اگر امام حسن علیه‌السلام در دوران امام حسین علیه‌السلام می‌زیست، یقیناً می‌جنگید و اگر امام حسین علیه‌السلام هم در دوران امام حسن علیه‌السلام می‌زیست، یقیناً صلح می‌کرد.

یافتن معادله‌ای که حرکت‌ها و مواضع گوناگون معصومان علیهم‌السلام را با توجه به اصول و معیارها توضیح دهد و تعارضات و تناقضات را تحلیل نماید، عمده‌ترین کاری است که باید روی سیره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام صورت گیرد.

اشتباه است اگر گمان بشود که روش ائمه علیهم‌السلام با روش امام حسین علیه‌السلام در جنگ با یزید، اختلاف و تفاوت داشته است. تفاوت در این است که شکل مبارزه فرق می‌کرده است. جهاد امام حسین علیه‌السلام، صلح امام حسن علیه‌السلام، گوشه‌نشینی و مناجات‌های امام سجاد علیه‌السلام، تلاش علمی صادقین علیهم‌السلام، پذیرش ولایت عهدی امام رضا علیه‌السلام و... شکل‌های گوناگون یک اصل کلی و یک سیاست اصلی است که آن هم: مبارزه و تحکیم پایگاه‌های حکومت الله بر روی زمین بوده اما با استراتژی‌های مختلفی، صورت گرفته و امام معصوم علیه‌السلام، بسته به شرایط زمان، در شکل آن، تغییر داده است.

چنین است که مقتضیات زمان می‌تواند در شکل رفتار، تغییر ایجاد کند اما در مثال حاضر، باید گفت مقتضیات زمان هیچ‌گاه در این جهت نمی‌تواند تأثیر داشته باشد که در یک زمان، سازش‌کاری با ظالم جایز باشد، ولی در زمان دیگر، سازش با ظلم جایز نباشد. هرگز! سازش با ظلم در هیچ زمانی و هیچ مکانی و به هیچ شکلی جایز نیست، اما شکل مبارزه با ظالم ممکن است تغییر کند. این جاست که باید گفت نگاه به سیره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام باید نگاهی زنده و پویا باشد نه نگاهی ایستا و ثابت؛ چه این که این نگاه، در هر زمان و مکان، نیازمند تحقیق و بررسی است.

باید افزود که نمی‌توان سیره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام را فقط از زاویه‌ی ابعاد محض انسانی، منهای جنبه‌ی نبوت یا امامت ایشان، مورد مطالعه و بررسی قرار داد؛ آن هم به دور از هویتی که معصومان علیهم‌السلام خود را بر اساس آن هویت، به دنیا عرضه کرده‌اند که در این صورت، با هیچ تحلیلی نمی‌توان راهی برای رهایی از آن یافت.

سیره فقط زندگی و رفتارهای معصومان علیهم‌السلام در حیات فردی و اجتماعی ایشان یا فقط تحلیل دلایل موضع‌گیری‌های ایشان نیست. بلکه باید از سیره، اصول و قواعدی

را استخراج کرد تا در همه‌ی شرایط زمانی و مکانی، قابل استفاده باشد و حضور امامان علیهم‌السلام را در صحنه‌های اجتماعی، سیاسی، علمی و فرهنگی جامعه، عینی و ملموس نماید.

کاربردی کردن سیره

پژوهش تحلیلی سیره‌ی معصومان علیهم‌السلام از دو جنبه، معنی دار است: یکی شناخت رفتارها، موضع‌گیری‌ها، افکار و جهت‌گیری‌ها؛ و دیگری اصول حاکم بر حرکت‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی که البته جنبه‌ی دوم، همان نگاه الگوگرایانه است. مهم‌ترین عنصر در احیاگری و اصلاح‌گری فردی و اجتماعی، ارائه‌ی الگویی است که می‌تواند تحول ایجاد کند.

بررسی سیره و درک منطق عملی اهل بیت علیهم‌السلام، فرصت دریافت تفکر و اندیشه‌ی ناب اسلامی است که اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان تربیت‌یافتگان واقعی اسلام ناب، آن را در عمل نشان داده‌اند و ثابت کرده‌اند که بشر می‌تواند چنین باشد. این فرآیند، کاربردی کردن سیره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام است که ضرورت تبیین آن را بیش از پیش آشکار می‌سازد و دانش سیره را از حالت یک گزارش‌گری صرف در رفتار و گفتار اهل بیت علیهم‌السلام بیرون می‌آورد و آن را به مکتبی برای انسان‌سازی تبدیل می‌نماید. اگر چنین نباشد سیره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام چیزی جز کتاب‌هایی تل اندود بر هم و صفحاتی آکنده از گزارش‌هایی تاریخی خواهد بود. اما با این تغییر نگاه و با بیان درس‌ها و اسرار گوناگون حرکت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آنان و تحلیل‌های جامع، سیره در جایگاه دانشی احیاگر و اصلاح‌گر برای مسلمانان قرار می‌گیرد و الگویی روشن در عمل، به دست می‌دهد.

بخش دوم

نگاهی به سیره‌ی معصومان علیهم‌السلام

این بخش، نگاهی به سیره‌ی عملی و رفتاری هر یک از معصومان علیهم‌السلام، با استفاده از منابع معتبر شیعه و سنی دارد.



فصل اول آخرین فرستاده

سیره‌ی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مقدمه

در آموزه‌های آسمانی اسلام، قرآن و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام به عنوان دو ثقل گران‌بها، معرفی شده‌اند و خدا بین این دو ثقل، پیوندی ناگسستنی برقرار نموده است.

در کتب سیره، دقیق‌ترین رفتارهای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در لا به لای اوراق کهن ثبت شده است. ایشان چنین ستوده شده‌اند: او در برابر قرآن بسیار فروتن بود و همیشه از خدا می‌خواست که او را به آداب نیکو و مکارم اخلاق زینت دهد و در دعاهایش از خداوند می‌خواست: «اللَّهُمَّ حَسِّنْ خَلْقِي وَخُلُقِي؛ پروردگارا! آفرینش و خُلق و خوی مرا نیکو ساز»،^۱ و نیز می‌فرمود: «اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي مُنْكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ؛ پروردگارا! مرا از اخلاق زشت دور گردان»،^۲ خدا دعایش را مستجاب کرد زیرا که در قرآن فرموده است: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم».^۳

خداوند سترگ او را با کلام خویش پرورش داد و به او فرمود: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»؛ «گذشت پیشه کن و به کارهای پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب».^۴

۱. مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۰۳؛ روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، ج ۲، ص ۳۷۸.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۵۳۲. ۳. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۶۰.

۴. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۹۹.

اسلام دین مهربانی و مهرگستری است، پیوند بین خویشان و ایجاد رابطه‌ی عاطفی با نزدیکان پند بزرگ دیگری از اسلام عزیز است، چه این که خدا می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ «خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشان فرمان می‌دهد و از کارهای زشت و ناسپاس و ستم باز می‌دارد و به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند بگیرید.»^۱

بردباری پیامبر اکرم ﷺ

آموزه‌ی دیگری که بسیار در پرورش پیامبر اکرم ﷺ از سوی خداوند بزرگ، بیان شده است، صبر و بردباری است، آن جا که خدا می‌فرماید: «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ»؛ «صبر کن و صبر تو جز به وسیله‌ی [توفیق] خدا نیست.»^۲

همچنین می‌فرماید: «وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»؛ «در آسیبی که بر تو وارد آمده است شکبیا باش، این حاکی از عزم و اراده‌ی تو در امور است.»^۳

نیز می‌فرماید: «وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»؛ «هرکه صبر کند و درگذرد، مسلماً این [خویشترداری حاکی] از اراده‌ی قوی در کارها است.»^۴

و می‌فرماید: «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ «از آنان درگذر و چشم‌پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.»^۵

نیز: «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ»؛ «باید عفو کنند و گذشت نمایند، مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشد؟»^۶ و چنان بخشید و بخشود که کافران از بزرگواری و طبع بلند او، انگشت حیرت به دندان گزیدند. چه این که خدا می‌فرماید: «إِذْ دَفَعُ بِلَآئِي هِيَ أَحْسَنُ فَأَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»؛ «[بدی] را به آن چه بهتر است دفع کن، آن‌گاه کسی که میان تو و میان او دشمن است گویی دوست یک‌دل می‌گردد.»^۷

۱. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۰. ۲. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۲۷.

۳. سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۱۷. ۴. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۴۳.

۵. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۳. ۶. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۲۲.

۷. سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۳۴.

گذشت و رأفت

پیامبر اکرم ﷺ چنان خشم خود را فرو می‌برد که گاه کافران در طبع بلند او طمع می‌کردند. او هرگز جز برای خدا نگرفت و جز برای او وانگذاشت. او پیامبر رحمت و مهرورزی است، خدا سرشت او را بلند داشته و به او فرموده است: ﴿وَالْكَاطِمِينَ أَلْعَيْطَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾؛ «خشم خود را فرو می‌برند و از مردم در می‌گذرند»،^۱ و نیز: ﴿اجْتَبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾؛ «از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است، و جاسوسی نکنید، و بعضی از شما غیبی بعضی را نکنند، آیا کسی دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟»^۲

در جنگ احد، چون دندان او را شکستند و خون بر صورتش جاری شد، ایشان با پشت دستش آن را پاک کرد و فرمود: «چگونه رستگار می‌شوند قومی که صورت پیامبرشان را خونین ساختند در حالی که او آنان را به سوی خدا دعوت می‌کرد؟»^۳ خدا به او وحی کرد: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾؛ «هیچ‌یک از این کارها در اختیار تو نیست»^۴ هدف خدا، پرورش و پاک کردن او بود تا نورش به دیگر مردم راه یابد، به همین دلیل پیامبر ﷺ فرمود: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را کامل کنم»^۵

خدا نیز او را کامل کرد و او را ثنا گفت و فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾؛ «به راستی که تو را خوبی والا است»^۶

خدا منت را بر بشر کامل ساخت و بشر را به داشتن چنین فرستاده‌ای نواخت، او پیامبر ﷺ را با خوی قرآن زینت داد و فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾؛ «به راستی که تو را خوی والا است»

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۴.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۲.

۳. الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۱۲۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۵۵.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۲۸.

۵. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۴، ص ۱۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۷؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۷۲ و

ج ۶۸، ص ۳۷۳ و ج ۶۸، ص ۳۸۲. ۶. سوره قلم، آیه ۴.

خدا با این سخن، خوی نیکوی پیامبر ﷺ را برای مردم بازگفت، پیامبر ﷺ می فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ وَيُبْغِضُ سَفْسَافَهَا؛ خدا مکارم اخلاق را دوست دارد و اخلاق زشت را بد می دارد.»^۱

اخلاق محوری پیامبر ﷺ

گرایش پیامبر اکرم ﷺ به اخلاق، نام او را در هر دین و کیش و مذهب و آئینی، ماندگار ساخت. توجه این آخرین فرستاده‌ی خدا به مقوله‌ی اخلاق، توجه همه‌ی جهانیان را به سوی این نقطه‌ی وحدت بخش آفرینش گرایاند.

مکارم اخلاق، والاترین عنصر انسانی و بشری است. از حضرت علی ع نقل شده که فرمود: «در شگفتم از مسلمانی که برادر مسلمانش برای حاجتی نزد او می آید ولی خود را شایسته‌ی آن نمی داند؛ اگر آن را به امید ثواب یا ترس از عقاب، انجام نمی دهد، [لا اقل] آن را برای عمل به مکارم اخلاق انجام دهد که مکارم اخلاق، او را به مسیر نجات هدایت می کند.

مردی به او عرض کرد: آیا تو این را از رسول خدا ص شنیده‌ای؟

امام ع فرمود: آری، و سخنی بهتر از این نیز شنیده‌ام، و آن در هنگامی بود که اسیران قبیله‌ی طیء را نزد پیامبر ص آوردند، در بین آنان زنی بود که به پیامبر ص گفت: ای محمد! مرا رها کن تا مورد شماتت اعراب واقع نشوم زیرا که من دختر رئیس قوم هستم و پدرم از مستمندان، حمایت می کرد و زندانی‌ها را رها می ساخت و گرسنه‌ها را سیر می نمود و به مردم غذا می داد.

۶۲

پیامبر ص فرمود: ای زن! این صفت مؤمنان واقعی است. اگر پدرت مؤمن بود بر او رحمت می فرستادیم. سپس دستور داد او را آزاد کردند و فرمود: پدرش، مکارم اخلاق را دوست می داشت و خدا نیز مکارم اخلاق را دوست می دارد.

حُسن معاشرت، نیکوکاری، نرم خوئی و انجام نیکی‌ها، سیر کردن گرسنگان و

۱. مستدرک الحاکم النیسابوری، ج ۱، ص ۴۸.

سلام کردن و به عیادت مریض رفتن [خواه نیکوکار باشد خواه بدکار] و به تشییع جنازه‌ی مسلمان رفتن و حسن هم‌جواری با مسلمانان و کافران و احترام به پیرمردان و پیرزنان و پذیرش دعوتِ دعوت‌کننده به غذا و دعا برای او و عفو و اصلاح بین مردم و بخشش و کرم و پیشی بر سلام کردن و فرو نشانیدن خشم و گذشت، همه‌ی این‌ها از نمونه‌های مکارم اخلاق هستند؛ و لهو، انجام امور باطل، غناء، دروغ‌گویی، غیبت، بخل، حرص، جفا، مکر، نیرنگ، سخن‌چینی، دو به هم زنی، قطع رحم، بدخلقی، تکبر و فخرفروشی، خودستایی، دشنام، کینه‌توزی و ظلم و دشمنی، همه از بدی‌های اخلاق است که در همه‌ی ادیان الهی ناستوده هستند.

در خصوص مکارم اخلاق آخرین فرستاده‌ی خدا، نقل‌های بسیاری در تاریخ وجود دارد و همه مقرر و معترف به آن هستند.

معاذ می‌گوید: «پیامبر ﷺ به من فرمود: ای معاذ! تو را به تقوای الهی و راست‌گویی و وفای به عهد و امانت‌داری و ترک خیانت و احترام به حقوق همسایه و ترحم بر یتیم و نرم‌زبانی و سلام کردن و نیکوکاری و کوتاه نمودن آرزوها و ایمان‌داری و درنگ کردن در معانی قرآن و دوستی آخرت و ترس از روز حساب و تواضع سفارش می‌کنم، و تو را از دشنام دادن به حکیم و تکذیب راست‌گو و اطاعت از بدکار و سرپیچی از امام عادل و افساد بر روی زمین برحذر می‌دارم، و تو را به تقوای الهی در همه‌جا سفارش می‌کنم، و در برابر هر گناه مخفی به توبه‌ی مخفی سفارشت می‌کنم، و در برابر گناه آشکار، تو را به توبه‌ی آشکار سفارش می‌نمایم.»^۱

این چنین، رسول خدا ﷺ بندگان خدا را پرورش داد و آنان را به مکارم اخلاق و آداب نیکو رهنمون شد.

۶۲

بسیار نوشته‌اند که: پیامبر اکرم ﷺ حلیم‌ترین^۲، شجاع‌ترین^۳، عادل‌ترین^۴ و پاک‌دامن‌ترین مردم بود به گونه‌ای که دستش به هیچ زنی که کنیز او یا همسر او یا محرمش^۵ نبود، نخورد.

۱. إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۷۳. ۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۷۰.

۳. همان.

۴. سنن الترمذی، ص ۳۲: من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۴.

۵. شیخین آن را در حدیثی از امام علی علیه السلام در مورد عایشه نقل کرده‌اند.

او با سخاوت‌ترین مردم^۱ بود به طوری که هیچ درهم و دیناری تا پایان شب نزد او باقی نمی‌ماند؛ و اگر چیزی می‌ماند و تا رسیدن شب، مستمندی را نمی‌یافت، به خانه بر نمی‌گشت تا آن را به محتاج و فقیر بدهد.^۲

او از اموال و نعمت‌های الهی، بیش از قوت غالب یک سال را نگه‌داری نمی‌کرد. قوت غالب او خرما و جو بود و بقیه‌ی اموالش را در راه خدا خرج می‌کرد.^۳ هیچ‌کس از او کمکی نمی‌خواست مگر این‌که به او کمک می‌کرد و حتی دیگران را در قوت غالب یک سالش بر خود مقدم می‌داشت به گونه‌ای که قوتش قبل از پایان یک سال به پایان می‌رسید.^۴

او کفش و لباسش را خود، وصله می‌زد و در کار خانه کمک می‌نمود.^۵ او با حیاتی‌ترین مردم بود به گونه‌ای که در چهره‌ی هیچ‌کسی خیره نمی‌شد.^۶ دعوت برده و آزاد را می‌پذیرفت.^۷ هدیه را قبول می‌کرد، هرچند جرعه‌ای شیر بود و در مقابل آن، پاداش می‌داد. هرگز از مال صدقه نمی‌خورد.^۸ از پذیرفتن دعوت کنیز و مسکین خودداری نمی‌کرد. برای خدا خشم می‌گرفت ولی برای خود خشمگین نمی‌شد.^۹

به حق، عمل می‌کرد هرچند به ضرر او یا به ضرر اصحابش بود. وقتی کمک خواستن از مشرکان برای در هم کوبیدن دیگر مشرکان به او پیشنهاد شد، از قبول آن خودداری کرد، با این‌که تعداد یارانش کم بود و حتی به یک نفر نیز نیاز داشت فرمود: «از مشرک کمک نمی‌خواهم».^{۱۰}

نوشته‌اند: گاه از شدت گرسنگی سنگ به شکم می‌بست.^{۱۱} آن‌چه را که به دست

۱. کشف‌الیقین، ص ۸۹

۲. سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۱۵۲؛ بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶؛ المناقب، ج ۱، ص ۱۴۵.

۳. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۸۱؛ بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶.

۴. سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۵۷؛ بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶.

۵. الخصال، ج ۱، ص ۱۳۰؛ سنن الترمذی، ج ۸، ص ۳۱؛ بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶.

۶. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۲۵. ۷. سنن الترمذی، ص ۲۳؛ المناقب، ج ۱، ص ۱۴۵.

۸. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۹۲؛ المناقب، ج ۱، ص ۱۴۵؛ بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶.

۹. بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶. ۱۰. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۲۰۱.

۱۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۳۸؛ المناقب، ج ۱، ص ۱۴۵.

می آورد می خورد ولی چیزی درخواست نمی کرد. از خوردن غذای حلال، خودداری نمی فرمود. اگر خرمایی بدون نان یا چیز کباب شده ای یا نان گندم یا جو یا حلوا یا عسل یا دوغی بدون نان داشت، به همان اکتفا می کرد. اگر خربزه یا رطبی می یافت، میل می کرد.^۱

هیچ گاه سه روز متوالی، از نان گندم سیر نشد تا این که نزد خدایش شتافت، البته نه به خاطر فقر و بخل^۲ بلکه به خاطر ایثار.

دعوت به مهمانی را می پذیرفت و به عیادت بیماران می رفت. به تشییع جنازه می رفت.^۳ بین دشمنانش بدون محافظ راه می رفت.^۴

متواضع ترین مردم بود؛ بدون هیچ تکبری، ساکت ترین آنها بود؛ و بدون این که پرحرف باشد، بلیغ ترین مردم بود.^۵

هنگام تبسم^۶، زیباترین بود. از کار دنیا آشفته نمی شد. آن چه در دسترس او بود، می پوشید.^۷ انگشتر او نقره بود و در انگشت کوچک دست چپ و راست می گذاشت.^۸

بر آن چه که برای او ممکن بود، سوار می شد. بوی خوش را دوست داشت و از بوی بد، متنفر بود.^۹ با فقرا هم نشینی می کرد و با فقیران غذا می خورد.^{۱۰}

اهل فضل را به خاطر اخلاق شان، گرمی می داشت و اهل شرف را با نیکی کردن به آنها آلفت می داد.^{۱۱}

با بستگانش، صله ی رحم داشت بی آن که آنان را بر کسانی که از آنها بهتر بودند، ترجیح دهد.^{۱۲}



۱. الانوار المحمدیه من المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۳۰۸.
۲. الأمالی للصدوق، ص ۱۹۲؛ مکارم الاخلاق، ص ۲۸. ۳. سنن الترمذی، ج ۴، ص ۲۳۵.
۴. مستدرک الحاکم النیسابوری، ج ۳، ص ۳۱۳. ۵. الشمانل للترمذی، ص ۲۳.
۶. همان، ص ۱۶. ۷. همان، ص ۶.
۸. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶.
۹. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۱۱.
۱۰. همان، ج ۸، ص ۱۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶.
۱۱. الشمانل للترمذی، ص ۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶.
۱۲. مستدرک الحاکم النیسابوری، ج ۳، ص ۳۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶.

به هیچ کس جفا نمی کرد.^۱ عذرخواهی معذرت کننده را به آسانی می پذیرفت.^۲ مزاح می کرد ولی چیزی به جز حق نمی گفت.^۳ می خندید اما قهقهه نمی زد.^۴ بازی مباح را می دید و از آن نهی نمی کرد. صدای بلند دیگران را می شنید ولی صبر می نمود.^۵

شتر و گوسفند داشت که او و خانواده اش از شیر آنها استفاده می کردند. برده و کنیز داشت که خود را در خوراک و پوشاک بر آنها برتری نمی داد.^۶ و قتش را در غیر نزدیک شدن به خدا یا اصلاح امور زندگی اش سپری نمی کرد.^۷ مسکین را تحقیر نمی کرد و از هیچ پادشاهی نمی ترسید؛ هر دو را به یک کیفیت به سوی خدا دعوت می کرد.^۸

او در کوهستان بزرگ شد و در نوجوانی به چراندن گوسفندان پرداخت در حالی که پدر و مادر خود را از دست داده بود.

خدا سیره ی نیکو و سیاست را در او جمع کرده بود در حالی که اُمّی بود. خدا همه ی اخلاق نیکو و سنّت های پاک را به او آموخت و او را از اخبار گذشتگان و آیندگان باخبر ساخت و او را به راه نجات در آخرت رهنمون شد و اخلاص در دنیا را به او آموخت.

هیچ گاه کسی را دشنام نداد مگر این که کفاره و رحمتی برای او شد.^۹ در جنگی به او گفتند: «چه می شد اگر این دشمنان را لعن می کردی؟ فرمود: اِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً مُّهْدَاةً وَلَمْ أُبْعَثْ لَعْنًا؛ من برای هدایت و رحمت مبعوث شدم و برای لعن مبعوث نگشتم.»^{۱۰}

هیچ خدمت گزاری را لعن نکرد.^{۱۱} اگر از او می خواستند که مسلمان یا کافر یا

۱. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶.

۲. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۳، ص ۲۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶.

۳. الشمانل للترمذی، ص ۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶.

۴. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶.

۵. الدر المنثور، ج ۶، ص ۸۴. ۶. الشمانل للترمذی، ص ۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶.

۷. معانی الأخبار، ص ۸۱. ۸. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۹.

۹. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶.

۱۰. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۴؛ كشف الغمة فی معرفة الأئمة عليهم السلام، ج ۱، ص ۸ (با اندکی تفاوت).

۱۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶.

عام یا خاصی را نفرین کند، از نفرین کردن باز می ماند و برای او دعا می کرد.^۱
هیچ کس را نَزَد مگر این که ضربه اش برای خدا بود. از هیچ کس انتقام نگرفت
جز به دلیل این که حرمت های الهی هتک شده بود.

هیچ گاه بین دو امر مخیر نشد مگر این که آسان ترین آن ها را انتخاب کرد جز
وقتی که در آن امر آسان، گناه یا قطع رحم بود که در این صورت، او از آن بیش ترین
دوری را داشت.^۲

هرگاه آزاد یا برده یا کنیزی نزد او می آمد، برای بر آوردن حاجتش با او همراه
می شد.^۳

از هیچ بستری برای استراحت ایراد نمی گرفت، و هرگاه برای او رختخواب پهن
می کردند بر آن می خوابید، و گرنه روی زمین دراز می کشید.^۴

خدا در تورات، او را این گونه توصیف کرد: «محمد فرستاده ی خدا، بنده ی
برگزیده ی من است، او نه تندخو و نه سنگ دل است، در بازار بلند فریاد نمی زند، بدی
را با بدی جواب نمی دهد بلکه گذشت می کند. ولادتش در مکه و هجرتش به سوی
طابه است و حکومتش در شام. او و همراهانش شالی به کمر می بندند. او جایگاه قرآن
و علم است. او وضو می گیرد و وصف او در انجیل نیز همین است.»^۵

خوی پیامبر ﷺ این بود که او همواره ابتدای به سلام می کرد.^۶ هر کس حاجتی را
به او و او می گذاشت، به او فرصت می داد تا راه چاره ای بیابد.^۷

هیچ گاه کسی با او دست نداد مگر این که خود او دستش را از دست پیامبر ﷺ جدا
می کرد.

۶۷

هرگاه به یکی از اصحابش می رسید ابتدا با او دست می داد سپس او را به آغوش
می کشید و به سینه می فشرد.^۸

۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲۰.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۳۰.

۳. سنن الدرामी، ج ۱، ص ۳۵.

۴. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۶۶.

۵. الأمالی للصدوق، ص ۲۷۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۴۰.

۶. معانی الأخبار، ص ۸۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶؛ المناقب، ج ۱، ص ۱۴۵.

۷. همان، ص ۸۰؛ مکارم الاخلاق، ص ۲۳.

۸. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۶۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶ (با اندکی تفاوت)؛ المناقب، ج ۱، ص ۱۴۵ (با اندکی
تفاوت).

هیچ‌گاه در جایی نشست و از آن جا برنخواست جز این‌که یاد خدا در دل داشت.^۱ هرگاه کسی هنگام نماز نزد او می‌آمد، نمازش را کوتاه می‌کرد و به او می‌فرمود: «آیا کاری داری؟» و بعد از برآوردن حاجت او، دوباره به نماز می‌ایستاد.

بیش‌تر دو زانو می‌نشست و دست‌های خود را روی زانوهای خود می‌گذاشت.^۲ هیچ‌گاه محل نشستنش از محل نشستن اصحابش شناخته نمی‌شد و هر جایی که خالی بود، همان جا می‌نشست.^۳

هیچ‌گاه دیده نشد که حتی بین یارانش، پایش را دراز کند تا مبادا جای‌شان را تنگ نماید مگر این‌که جا وسیع بود.^۴

بیش‌تر، نشستنش رو به قبله بود.^۵

هرکس بر او وارد می‌شد او را گرمی می‌داشت، و چه بسا عباى خود را زیر کسی که با او قرابتی نداشت پهن می‌کرد. هرکس بر او وارد می‌شد، او را با گذاشتن متکا اکرام می‌کرد، و اگر از قبول آن خودداری می‌نمود به او اصرار می‌ورزید تا آن را قبول کند.

با هر که دوستی می‌نمود، گمان می‌کرد که گرمی‌ترین شخص نزد پیامبر ﷺ است. نگاهش را بین همه‌ی هم‌نشینانش تقسیم می‌کرد.

مجلس او، مجلس حیا و تواضع و امانت‌داری بود.^۶ خدا در مورد او می‌فرماید: «فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَوَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ «به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرم‌خو و [پرمهر] شدی، و اگر تیزخو و سنگ‌دل بودی بی‌تردید از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.»^۷

یارانش را با کنیه صدا می‌زد تا این‌گونه آن‌ها را گرمی بدارد و دل‌های‌شان را به سوی خود جلب کند، و برای هرکس که کنیه‌ای نداشت، کنیه‌ای می‌گذاشت. زنانی را

۱. معانی الأخبار، ص ۸۰؛ المناقب، ج ۱، ص ۱۴۵. ۲. سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۵۶۱؛ المناقب، ج ۱، ص ۱۴۵.

۳. المناقب، ج ۱، ص ۱۴۵. ۴. معانی الأخبار، ص ۸۰؛ المناقب، ج ۱، ص ۱۴۵.

۵. المناقب، ج ۱، ص ۱۴۵. ۶. معانی الأخبار، ص ۸۲.

۷. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

که فرزند داشتند، با کنیه صدا می زد؛ و بر زنانی که هنوز فرزندی نداشتند، کنیه می نهاد.^۱ او حتی برای کودکان هم کنیه می گذاشت تا دل های شان نرم گردد.^۲ از همه دیرتر خشم می گرفت و از همه زودتر، آشتی می کرد. او مهربان ترین مردم و بهترین کس برای مردم بود. در مجلس پیامبر ﷺ صداها بلند نمی شد.^۳ هرگاه از مجلس خود برمی خاست، می گفت: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ»، سپس می فرمود: «این کلمات را جبرئیل به من آموخته است.»^۴

گفتار پیامبر اکرم ﷺ

والا گهرترین کلامی که بشر شنیده، قرآن کریم است. قرآن از دو لب نورانی و مطهر فرستاده ای شنیده شد که خود، در سخن دانی و سخن رانی، سرآمد خلق به شمار می رفت. پیامبر ﷺ فصیح ترین و خوش بیان ترین مردم بود، او همان کسی است که می فرمود: «أَنَا أَفْصَحُ الْعَرَبِ؛ من فصیح ترین مردم عرب هستم.» و اهل بهشت با لهجی محمد ﷺ سخن می گویند.^۵

او کم حرف و خوش بیان بود. وقتی سخن می گفت، پر حرف نبود و سخنش مانند دانه های تسبیح منظم بود. عایشه می گوید: «او مثل شما سخن نمی گوید، سخن او منظم و پی در پی است ولی سخن شما پراکنده است.»^۶ او کوتاه و به اختصار سخن می گفت و جبرئیل نیز بدین شکل با او سخن می گفت اما با همه ی اختصار گویی اش، تمام مقصود خود را می رساند. سخنش جامع بود، نه کاستی در آن بود و نه زیادی. سخن او پی در پی بود و بین سخن خود درنگ می کرد تا شنونده آن را بفهمد.^۷

نوشته اند: صدای رسایی داشت. او خوش صداترین مردم بود. سکوتی طولانی می کرد و بدون دلیل سخن نمی گفت. سخن زشت نمی راند. در خشم و رضا، جز

۱. مستدرک الحاکم النیسابوری، ج ۴، ص ۶۳. ۲. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳۷ و ۵۵.

۳. معانی الأخبار، ص ۸۱.

۴. مستدرک الحاکم النیسابوری، ج ۱، ص ۵۳۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۹۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۹۰.

۵. الدر المنثور، ج ۴، ص ۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۵۸؛ الإختصاص، ص ۱۸۷.

۶. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۳۱. ۷. معانی الأخبار، ص ۸۱.

سخن حق نمی‌گفت.^۱ از کسی که بد دهان بود روی بر می‌گرداند. از چیز بدی که مایل نبود به آن تصریح کند، به کنایه سخن می‌آورد.^۲

هرگاه ساکت می‌شد، اطرافیان او سخن می‌گفتند، نزد او نزاع در سخن راه نداشت. با جدیت، پند و موعظه می‌کرد^۳ و می‌فرمود: «لَا تَضْرِبُوا الْقُرْآنَ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ فَإِنَّهُ أُنزِلَ عَلَيَّ وَجُوهٌ؛ بخشی از قرآن را با بخش دیگر، درگیر نسازید زیرا قرآن به گونه‌های مختلفی نازل شده است.»^۴

تبسم با او و رفتار ملیحش، معنی یافت چه این‌که این سخن را درباره‌ی او همه می‌دانند که «خنده‌ی او تبسم بود.» او بیش‌تر از همه به یارانش تبسم می‌کرد، و چه بسا به گونه‌ای می‌خندید که دندان‌های پیش او نمایان می‌شد.^۵

روزی مردی اعرابی نزد پیامبر ﷺ آمد در حالی که چهره‌ی پیامبر ﷺ دگرگون شده بود و یارانش از این حالت بیم‌ناک بودند. مرد اعرابی گفت: «می‌خواهم از او سؤال کنم.» به او گفتند: «این کار را نکن که ما از چهره‌ی او بیمناک هستیم.» گفت: «قسم به خدایی که او را به حق به پیامبری فرستاد، ره‌ایش نخواهم ساخت مگر این‌که تبسم کند.» سپس گفت: «ای رسول خدا! به ما خبر رسیده که دجال برای مردمی که در شرف مرگ هستند تلیت^۶ می‌آورد! پدر و مادرم به قربانت! به نظر شما از خوردن آن غذا خودداری کنم تا از ضعف بمیرم یا آن قدر از آن غذا بخورم تا سیر شوم سپس به خدا ایمان آورم و به دجال کفر ورزم؟» پیامبر ﷺ تبسم کرد به طوری که دندان‌های پسین او نمایان شد، سپس فرمود: «نه، خدا تو را به آن چیزی که مؤمنان را بی‌نیاز ساخت، بی‌نیاز می‌سازد.»

پیامبر ﷺ در زمان خوشحالی و رضایت، بهترین مردم بود. وقتی که پند می‌داد، جز برای خدا خشم نمی‌گرفت.^۷ وقتی مصیبتی بر او نازل می‌شد آن را به خدا

۱. سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۲۸۶.

۲. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۵۵.

۳. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۱.

۴. مکارم‌الأخلاق، ص ۲۷.

۵. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۲۸؛ مستدرک‌الوسائل، ج ۸، ص ۴۱۵ (با اندکی تفاوت).

۶. تلیت: نان خرد کرده در آب‌گوش. (فرهنگ عمید، ج ۱، ص ۶۷۹)

۷. مکارم‌الأخلاق، ص ۲۷.

وامی گذاشت و می گفت: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» و از خدا، طلب هدایت می کرد و می فرمود: «خدایا! حق را برای من حق نشان ده تا از آن پیروی کنم، و منکر را برایم منکر قرار ده و دوری از آن را روزی ام کن، به تو پناه می برم از این که منکر بر من مُشْتَبِه شود و بدون دلیل از هوای نفس خود تبعیت کنم. هوای نفسم را در مسیر طاعت خود قرار ده و رضایت نفس خویش را از نفس من به عافیت بردار و مرا به سوی حقی که به اذن تو مورد اختلاف است، هدایت کن که تو هر کس را که بخواهی هدایت می کنی به سوی راه راست.»

غذا خوردن پیامبر اکرم ﷺ

درباره ی غذا خوردن ایشان گفته اند: وسواس زیادی برای خوردن غذاهای رنگارنگ نداشت. وقتی که گرسنه بود، هر آنچه که دسترس بود می خورد، اما محبوب ترین غذا نزد وی غذایی بود که دست های بسیاری به سوی آن دراز می شد. هرگاه سفره پهن می شد می فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا نِعْمَةً مَشْكُورَةً تَصِلُ بِهَا نِعْمَةُ الْجَنَّةِ؛ خداوندا! این را نعمت شکر شده ای قرار بده و به نعمت بهشت، متصل گردان.»

برای خوردن غذا، دو زانو می نشست همان طور که نمازگزار می نشیند جز این که زانو را بالای زانو و پا را بالای پا قرار می داد و می فرمود: «من بنده هستم و مانند بردگان غذا می خورم و مانند بردگان می نشینم.»^۱

هرگز غذای داغ نمی خورد و می فرمود: «غذای داغ، بی برکت است و خدا ما را از آتش غذا نداده است، پس غذا را سرد نمایید.»^۲

از جلوی خودش غذا می خورد و با سه انگشت لقمه بر می داشت و گاه از انگشت چهارم کمک می گرفت. هرگز با دو انگشت، غذا نمی خورد و می فرمود: «این گونه غذا خوردن، غذا خوردن شیطان است.»^۳

۱. مکارم الأخلاق، ص ۲۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۷۹.

۲. مکارم الأخلاق، ص ۲۷؛ الکافی، ج ۶، ص ۳۲۲؛ وسائل الشیعة، ج ۲۴، ص ۳۹۸.

۳. مکارم الأخلاق، ص ۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۴۳.

نان جو سبوس دار می خورد و خیار را با رطب و نمک. بهترین میوه‌ها نزد او رطب و خربزه و انگور بود. بیش تر غذایش آب و خرما بود.^۱ ماست را با خرما می خورد و آن‌ها را اَطْبِیْن می نامید.^۲

در مورد خوردن گوشت می فرمود: «گوشت، شنوایی را زیاد می کند؛ گوشت، سرورِ خوراکی‌های دنیا و آخرت است و اگر هر روز این غذا را از خدا می خواستم، آن را نصیبم می کرد.»^۳

گوشت و کدو را به صورت تریه می خورد.^۴ کدو دوست داشت و می فرمود: «کدو گیاه برادرم یونس است.»^۵ عایشه می گفت: «رسول خدا ﷺ می فرمود: ای عایشه! هر وقت غذا پختی، کدوی آن را زیاد کن که کدو، دل غمگین را شاد می کند.»^۶ گوشت پرنده‌ای که دیگری صید کرده بود می خورد^۷ ولی آن قدر رئوف و مهربان بود که خودش به شکار پرنده نمی رفت و صید نمی کرد.

هرگاه گوشت می خورد سر را به زیر نمی افکند بلکه سر را بالا می گرفت و آن را با لذت می خورد.^۸

نان را با روغن میل می کرد. از گوشت گوسفند، سردست و کتف را دوست می داشت. سرکه دوست داشت. از میان خرما، به خرماي عَجْوَه علاقه داشت و برای برکت نخل، دعا می کرد و می فرمود: «عجوه درختی از بهشت و شفای سم و سحر است.»^۹

از خوردن قلوه‌ی گوسفند بیزار بود زیرا به محل بول نزدیک است.^{۱۰} سیر و پیاز

۱. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۲۰؛ وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۳۴ (با اندکی تفاوت).

۲. مکارم الأخلاق، ص ۳۰.

۳. مکارم الأخلاق، ص ۳۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۴۴؛ بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۷۲.

۴. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۲۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۴۴؛ المناقب، ج ۱، ص ۱۴۵.

۵. مکارم الأخلاق، ج ۳۰؛ بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۷۲.

۶. محاسن البرقی، ص ۵۲۱؛ وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۲۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۴۲۵؛ مکارم الأخلاق، ص ۱۷۷.

۷. الشمائل للترمذی، ص ۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۷۲.

۸. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۴۴؛ بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۷۲؛ مکارم الأخلاق، ص ۳۰.

۹. مکارم الأخلاق، ص ۱۶۸؛ الکافی، ج ۶، ص ۳۴۷؛ وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۱۴۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۶،

ص ۳۸۵. ۱۰. الکافی، ج ۶، ص ۲۵۴.

و تره نمی خورد.^۱ هرگز از غذایی، بد نمی گفت بلکه اگر از آن خوشش می آمد آن را می خورد و اگر هم از آن بدش می آمد، نمی خورد و رهايش می کرد. ولی اگر آن را به خاطر دوست نداشتن رها می کرد، سراغ غذای دیگری نمی رفت.^۲

بعد از غذا، دستانش را با دستمال پاک نمی کرد.^۳ پس از غذا می فرمود: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَطَعَمْتَ وَأَسْبَغْتَ وَأَرْوَيْتَ، لَكَ الْحَمْدُ غَيْرَ مَكْفُورٍ وَلَا مُودَّعٍ وَلَا مُسْتَعْنِي عَنَّهُ؛ خداوند! ستایش از آن تو است که غذا دادی و سیر کردی و آب دادی و سیراب کردی، بدون هیچ ناسپاسی ستایش از آن تو است و بی نیازی از آن نیست.»^۴

اگر نان و گوشت می خورد، دست هایش را به خوبی می شست سپس باقیمانده‌ی آب را بر صورتش می ریخت.^۵

آب را در سه دفعه می نوشید و در بین آن «بسم الله» و در آخر سه بار «الحمد لله» می گفت.^۶ آب را می مکید و ظرف آب را یک باره سر نمی کشید. چه بسا آب را با یک نفس می نوشید ولی در ظرف، تنفس نمی کرد بلکه آن را از لب‌های خود دور می کرد.^۷ از اهل خانه غذایی طلب نمی کرد و نمی گفت: «فلان غذا را دوست دارم.» اگر به او غذا می دادند می خورد و هرچه به او می دادند می پذیرفت و هر آبی که به او می دادند می نوشید، و چه بسا خود او بلند می شد و چیزی را که می خواست بر می داشت و می خورد یا می نوشید؛ دستور نمی داد.^۸

لباس پوشیدن پیامبر اکرم ﷺ

پس از خوراک، مهم‌ترین نیاز جسمی آدمی، پوشاک است. پیامبر اکرم ﷺ ساده‌پوش بود اما همواره لباس تمیز بر تن می کرد.

۱. مکارم الأخلاق، ج ۳۱؛ وسائل الشیعة، ج ۲۴، ص ۴۳۵.

۲. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۹۶.

۳. مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۸؛ مکارم الأخلاق، ص ۳۰.

۴. عمل الیوم و اللیله، ص ۱۲۵؛ الکافی، ج ۶، ص ۲۹۶ (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة، ج ۲۴، ص ۳۵۸ (با کمی تفاوت).

۵. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۴۴؛ مکارم الأخلاق، ص ۳۱.

۶. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۱۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۱۲.

۷. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۴۶. ۸. مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۳۶۴.

اخلاق پیامبر ﷺ در لباس پوشیدن این گونه بود که هر آن چه از عبا و پیراهن و رداء و قبا داشت می پوشید. از لباس سبز خوشش می آمد و بیش تر لباس هایش سفید بود و می فرمود: «لباس سفید را به زنده ها بپوشانید و مردگان تان را با آن کفن کنید.» از قبای کلفت برای جنگ استفاده می کرد. گاه قبای سبز می پوشید، سبزی آن لباس با سفیدی چهره اش زیبا می نمود.^۱ چه بسا کساء^۲؛ او عبای مخصوص خود را می پوشید و می گفت: «من بنده هستم و مانند بردگان لباس می پوشم.»^۳ لباس مخصوصی برای روزهای جمعه داشت.^۴ عبای مشکی رنگی داشت که آن را هدیه داد. ام سلمه گفت: «هیچ چیزی را مانند سیاهی آن لباس بر سفیدی پوست تو زیبا ندیدم.»

لباس را از سمت راست می پوشید،^۵ و در هنگام لباس پوشیدن، می فرمود: «سپاس خدایی را که مرا به چیزی پوشاند که بدنم پوشیده باشد و در بین مردم زیبا گردم.»^۶

هرگاه لباس جدیدی می پوشید، لباس کهنه ی خود را به مسکینی می داد و می گفت: «هیچ مسلمانی برای خدا، مسلمانی را لباس نپوشاند مگر این که در عهده و نگهداری و حفاظت خدا خواهد بود، و بهترین لباس آن است که در مرگ و زندگی انسان را بپوشاند (یعنی لباس سفید).»^۷

گذشت در هنگام قدرت

در همه ی ملل و تمدن ها، گذشت هنگام قدرت، کرامت محسوب می شود و کسی که چنین رفتاری دارد همواره مورد ستایش می گیرد، در هر مذهب و آیینی که باشد.

پیامبر اکرم ﷺ بردبارترین مردم و در هنگام قدرت، با گذشت ترین مردم بود به گونه ای که وقتی گردن بندهای طلا و نقره را برای تقسیم بین یارانش نزد او آوردند،

۱. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۹۲؛ کافی، ج ۳، ص ۱۴۸ (با اندکی تفاوت)؛ تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۴۳۴.

۲. السنن الکبری، ج ۲، ص ۲۴۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۵۱.

۴. سنن الترمذی، ج ۷، ص ۲۶۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶؛ المناقب، ج ۱، ص ۱۴۵.

۵. مستدرک الحاکم النیسابوری، ج ۴، ص ۱۹۳؛ کافی، ج ۶، ص ۴۵۹ (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۹.

۶. همان؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۷۰؛ مکارم الأخلاق، ص ۳۶.

مردی بادیه‌نشین بلند شد و گفت: «ای محمد! به خدا سوگند، خدا به تو دستور داده عدالت پیشه سازی ولی من تو را عادل نمی‌بینم.» پیامبر ﷺ فرمود: «وای بر تو! چه کسی به جز من عدالت را پیشه می‌سازد؟» بعد از آن که آن مرد از آنجا رفت پیامبر ﷺ فرمود: «او را نزد من برگردانید.»^۱

نقل‌های گوناگونی از افراد مختلف درباره‌ی این جریان وارد شده است: جابر روایت می‌کند: «پیامبر ﷺ پس از جنگ حنین، نقره‌هایی را که در دامن بلال گذاشته بود، بین اصحاب تقسیم می‌کرد. مردی به او گفت: ای پیامبر خدا! عدالت پیشه کن. پیامبر ﷺ فرمود: وای بر تو! چه کسی عدالت را رعایت می‌کند اگر من عدالت نکنم؟ من اگر عدالت نکنم، زیان کرده‌ام. در این هنگام عمر به پا خاست و گفت: او منافق است، گردنش را بزنم؟ پیامبر ﷺ فرمود: پناه می‌برم به خدا از این که بگویند من یارانم را می‌کشم.»^۲

همچنین نوشته‌اند: «پیامبر ﷺ در یکی از جنگ‌ها از مسلمانان جدا شد، مردی با شمشیر بالای سر او آمد و گفت: حالا چه کسی تو را از [دست] من نجات می‌دهد؟ پیامبر ﷺ فرمود: خدایم. هنگام حمله، شمشیر از دست مرد افتاد و پیامبر ﷺ آن را برداشت و گفت: حالا چه کسی تو را از من نجات می‌دهد؟ مرد گفت: بهترین رفتار را انجام ده. پیامبر ﷺ فرمود: به یگانگی خدا شهادت ده. مرد گفت: نه با تو می‌جنگم و نه با تو همراه می‌شوم و نه با کسانی که با تو مبارزه می‌کنند، همراه می‌شوم. پیامبر ﷺ او را رها ساخت. آن مرد نزد قوم خود رفت و به آنان گفت: من از نزد بهترین مردم برگشتم.»^۳

پیامبر اکرم ﷺ حتی با کسی که قصد جان او را کرده بود با کرامت رفتار کرد و از او گذشت. در این باره روایت شده: «زنی یهودی گوشت مسمومی را نزد پیامبر ﷺ آورد تا از آن بخورد. آن زن را نزد پیامبر ﷺ آوردند. پیامبر ﷺ علت این کار را از او پرسید. زن جواب داد: می‌خواستم تو را بکشم. پیامبر ﷺ فرمود: خدا تو را بر این کار

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۴۳.

۲. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۰۹.

۳. مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۰۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۶۰؛ المناقب، ج ۱، ص ۷۰.

موفق نمی‌دارد. سپس به پیامبر ﷺ گفته شد: آیا این زن را نمی‌کشی؟ پیامبر ﷺ فرمود: نه.^۱

نیز نوشته‌اند: «مردی یهودی خواست پیامبر ﷺ را سحر کند ولی جبرئیل علیه السلام پیامبر ﷺ را از آن آگاه ساخت و سحر را باطل کرد. پیامبر ﷺ هیچ‌گاه آن را با یهودی مطرح نساخت و هرگز به او چیزی نگفت.»^۲

علی علیه السلام فرمود: «پیامبر ﷺ من و زبیر و مقداد را فرا خواند و فرمود: به منطقه‌ی روضه‌ی خاخ بروید، در آن‌جا زنی را می‌یابید که نامه‌ای دارد. آن نامه را از او بگیرید. ما به آن‌جا رفتیم و زن را آن‌جا یافتیم و به او گفتیم: نامه را به ما بده. زن گفت: من نامه‌ای ندارم. به او گفتیم: نامه را می‌دهی یا تو را بکشیم یا به زور از تو بگیریم؟ زن نامه را از میان موهای خود درآورد. ما آن را نزد پیامبر ﷺ آوردیم. آن نامه از سوی حاطب بن بلتعنه یکی از مسلمانان فریب‌خورده به اهل مکه بود که او در آن، مشرکان را از اسرار پیامبر ﷺ آگاه کرده بود. پیامبر ﷺ به حاطب فرمود: این چیست؟ گفت: بر من سخت مگیر، من مردی هستم که در قوم خویش بی‌پناهم و مهاجرانی که با تو هستند همه نزدیکانی در مکه دارند که آن‌ها را محافظت می‌کنند ولی من چون نسبی ندارم خواستم با این کار از من حمایت کنند. من این کار را به خاطر کفر یا ارتداد یا برگشت از اسلام به کفر انجام ندادم.

پیامبر ﷺ فرمود: این مرد راست می‌گوید. عمر گفت: اجازه بده گردن او را بزنم؛ او منافق است. پیامبر ﷺ فرمود: او در جنگ بدر حاضر بوده و خدا به اهل بدر نظر کرده و به آن‌ها فرموده است: هر آنچه که می‌خواهید انجام دهید که من شما را بخشیدم.»^۳ آورده‌اند: «روزی پیامبر ﷺ اموالی را بین مسلمانان تقسیم می‌کرد. مردی از انصار بلند شد و گفت: این تقسیمی است که رضایت خدا در آن رعایت نشده! چهره‌ی پیامبر ﷺ سرخ شد و فرمود: خدا رحمت کند برادرم موسی علیه السلام را که بیش‌تر از این آزار دید ولی صبر کرد.»^۴

۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴.

۲. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۸۴؛ بحارالأنوار، ج ۱۸، ص ۱۱۰.

۳. همان، ج ۵، ص ۲۰۲.

پیامبر ﷺ می فرمود: «کسی از شما در مورد اصحابم چیزی به من نگوید، دوست دارم در میان شما باشم و دلم از [شما] در آرامش باشد.»^۱

نرم خویی و خوش خلقی

نرم خویی و مهربانی پیامبر اکرم ﷺ زبانزد تاریخ است، چه این که خداوند متعال نیز او را به این صفت پسندیده ستوده است و در قرآن کریم در این باره فرموده: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»؛ «به راستی که تو را خویی والا است.»

از امام حسن مجتبیٰ علیه السلام روایت شده است: «رسول خدا ﷺ همیشه متبسم و خوش خلق و نرم خو بود و هرگز تندخو و سنگ دل نبود، اگر خشمگین می شد روی برمی گرداند، و هرگاه شاد بود چشم پوشی می کرد.»^۲

هرگاه اندوهش فراوان می شد به محاسنش دست می کشید، و هیچ گاه به کسی چیزی نمی گفت که ناراحت شود.

روزی مردی بر او وارد شد در حالی که لباس زرد [نامناسبی] پوشیده بود. پیامبر ﷺ از این کار او بدش آمد ولی چیزی به او نگفت تا این که رفت. پیامبر ﷺ به حاضران فرمود: «چرا به او نگفتید که این لباس را از تن برکنند؟»^۳

مردی اعرابی در مسجد و در حضور پیامبر ﷺ ادرار می کرد، یاران پیامبر ﷺ به او هجوم بردند تا او را ادب کنند. پیامبر ﷺ فرمود: «ادرار کردن او را قطع نکنید.» سپس به او فرمود: «مساجد، جای نجاست و ادرار کردن نیست.»

در روایت دیگری آمده است: «[مردم را با رفتارشان] نزدیک کنید و دور نسازید.»^۴

همچنین نوشته اند: «مردی اعرابی از پیامبر ﷺ چیزی خواست. پیامبر ﷺ آن چیز را به او داد و به او فرمود: به تو نیکی کردم. مرد اعرابی گفت: نه، نیکی نکردی! مسلمانان از او خشمگین شدند و به سوی او هجوم بردند. پیامبر ﷺ به آن ها اشاره کرد که دست از او بردارند. سپس به منزل خویش رفت و مرد اعرابی را طلبید و مال

۱. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۰؛ مکارم الأخلاق، ص ۱۷.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۹۵؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۵؛ معانی الأخبار، ص ۷۹.

۳. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۵۰. ۴. سنن النسائی، ج ۱، ص ۱۷۵.

بیش تری به او داد و به او فرمود: آیا حالا به تو نیکی کردم؟ مرد اعرابی گفت: آری، خدا تو و خاندانت را جزای نیک دهد. پیامبر ﷺ فرمود: تو چیزی نزد یارانم گفتی که کینه‌ی آن‌ها را نسبت به تو برانگیخت. اگر دوست داری این سخن را که اینک گفتی نزد آنان نیز بگو تا کینه از دل‌های‌شان بیرون برود. مرد گفت: قبول.

فردای آن روز پیامبر ﷺ فرمود: این مرد دیروز سخنی گفت که شنیدید ولی ما به او بیش تر عطا کردیم. اینک او از ما راضی است. مرد گفت: آری، خدا نزد خاندانت را جزای نیک دهد. سپس پیامبر ﷺ فرمود: مثل من و این مرد مثل مردی است که شترش فرار کرده و مردم به دنبال آن می‌دوند و دویدن آن‌ها، شتر را از صاحبش دورتر می‌کند و صاحب شتر به آن‌ها می‌گوید: مرا با این شتر، تنها بگذارید که من به احوال آن آگاه‌ترم، و صاحب شتر به سوی آن می‌رود و مشتی علف در دست می‌گیرد و به آرامی به شتر نزدیک می‌شود تا این که شتر، در مقابل او زانو می‌زند و صاحب شتر بر او مسلط شود. من نیز اگر شما را با این مرد رها می‌ساختم او را می‌کشتید و این گونه او به جهنم می‌رفت.^۱

سخاوت و بخشندگی

صفت بخشندگی و سخاوت در بین عرب، همواره صفتی پسندیده بوده که حتی در دوران جاهلی نیز بدان افتخار می‌کردند. یکی از نشانه‌های شیخ قبیله در بین اعراب، بخشندگی و سخاوت او قلمداد می‌شد. اما این صفت، با پیامبر اکرم ﷺ معنایی بس ژرف‌تر از آن‌چه عرب بدانند و بشناسد و بفهمد پیدا می‌کرد. پیامبر ﷺ کریم‌ترین و با سخاوت‌ترین مردم بود. درباره‌ی او چنین تعبیر شده است که: او در ماه مبارک رمضان مانند باد بود که چیزی در دست او باقی نمی‌ماند.^۲

امام علی علیه السلام گاهی که پیامبر ﷺ را توصیف می‌کرد این‌گونه می‌فرمود: «او با سخاوت‌ترین و کریم‌ترین مردم و با حوصله‌ترین آن‌ها بود. او با وفات‌ترین و راستگوترین و خوش‌اخلاق‌ترین مردم و در بین خاندانش گرامی‌ترین بود. هر که در

۱. همان، ص ۱۸۳.

۲. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۲۹؛ بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۱۹۸ (با اندکی تفاوت).

نگاه اول او را می‌دید از هیبت او شگفت زده می‌شد و هر که با او معاشرت می‌کرد دوست او می‌شد و هر وصف‌کننده‌ی او می‌گفت: قبل و بعد از این دیدار، مثل رسول خدا ﷺ نخواهیم دید.^۱

چنان بخشنده بود که هیچ چیزی از او درخواست نمی‌شد مگر این که آن را می‌بخشید. نوشته‌اند: «روزی مردی نزد او آمد و پیامبر ﷺ به او آن قدر گوسفند داد که فاصله‌ی بین دو کوه را پر کرد. سپس نزد قوم خود رفت و گفت: اسلام آورید که محمد ﷺ چنان می‌بخشد که گویی هرگز از فقر نمی‌هراسد.»^۲

چنان سخاوت داشت که هیچ‌گاه در برابر درخواست دیگران «نه» نمی‌گفت.^۳ نوشته‌اند: «روزی هفتاد هزار درهم به او دادند، او همه‌ی آن‌ها را بر روی حصیری گذاشت و آن‌ها را تقسیم کرد و هیچ فقیری را رد نکرد.»^۴

مردی از او درخواست کمک کرد، پیامبر ﷺ به او فرمود: «چیزی ندارم ولی دنبال من بیا، اگر چیزی به من رسید به تو می‌دهم.» عمر گفت: «ای رسول خدا! خدا تو را به چیزی که بر آن قدرت نداری مکلف نساخته.» پیامبر ﷺ از این سخن ناخشنود شد. سپس مرد گفت: «انفاق کن و جز از خداوند صاحب عرش و از کمی و کاستی نترس.» پیامبر ﷺ تبسمی کرد و آثار خوشحالی در چهره‌اش نمایان شد.^۵

همچنین در تاریخ آمده است هنگامی که از جنگ حنین برمی‌گشت، اعراب برای درخواست مال نزد او آمدند و پیامبر ﷺ مجبور شد زیر درختی بایستد، ردای او را بردند. پیامبر ﷺ فرمود: «ردای مرا پس بدهید که اگر به اندازه‌ی خارهای این درخت، مال داشتم، آن را بین شما تقسیم می‌کردم و شما مرا بخیل و دروغ‌گو و ترسو نمی‌یافتید.»^۶

۱. الشمائل للترمذی، ص ۲۱.

۲. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۷۴.

۳. همان.

۴. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۲.

۵. الشمائل للترمذی، ص ۲۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۲؛ مکارم الأخلاق،

ص ۱۸.

۶. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۱۵.

شجاعت و دلیری

شجاعت، صفت انسان‌های بزرگ است و ترس از غیر خدا در پیامبران الهی: راه ندارد. بر این مبنا تصریح شده است: پیامبر اکرم ﷺ شجاع‌ترین مردم بود.^۱ امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی شجاعت پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «در جنگ بدر، ما به پیامبر اکرم ﷺ پناه می‌بردیم و او نزدیک‌ترین ما به افراد دشمن بود، او در آن هنگامه شجاع‌ترین مردم بود.»^۲

نیز در جایی دیگر درباره‌ی شجاعت پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هنگامی که جنگ شدت می‌گرفت و با دشمن رو به رو می‌شدیم، به رسول خدا ﷺ پناه می‌بردیم و او نزدیک‌ترین شخص به دشمن بود.»^۳

روایت شده: «هیچ سربازی از سپاه دشمن به او نزدیک نمی‌شد مگر این که شجاع باشد، به گونه‌ای که با هر گروهی که درگیر می‌شدند پیامبر اکرم ﷺ اولین ضربه‌ها را وارد می‌کرد و وقتی که مشرکان او را احاطه می‌کردند از اسب خویش پایین می‌آمد و این رجز را می‌خواند: من پیامبری هستم که دروغ نگفت، من فرزند عبدالمطلب هستم. در آن روز شجاع‌تر از پیامبر ﷺ دیده نشد.»^۴

خاکساری و افتادگی

تواضع و فروتنی، صفتی بارز در پیامبر اکرم ﷺ بود. او با همه‌ی بزرگی، شجاعت، سخاوت و دیگر اوصافی که از آن‌ها سخن به میان آمد، بسیار خاکسار و فروتن بود به نحوی که در منابع تصریح شده است که پیامبر اکرم ﷺ با همه‌ی بزرگی‌اش از همه متواضع‌تر بود.^۵ او بر الاغ سوار می‌شد، و به عیادت مریض^۶ و تشییع جنازه می‌رفت. و دعوت بردگان را می‌پذیرفت، و با دست خویش، کفش خود را وصله می‌زد و لباس خویش را تعمیر می‌کرد، و در کارهای خانه به اهل خانه کمک می‌نمود.^۷ یارانش برای

۱. سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۶۸.

۲. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۲؛ مکارم الأخلاق، ص ۱۸.

۳. همان.

۴. همان.

۵. الشماثل للترمذی، ص ۲۲؛ الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۸. ۶. الشماثل للترمذی، ص ۲۳.

۷. مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۴۰۱؛ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۵۴.

او به پانمی خاستند زیرا که او از این کار خوشش نمی آمد.^۱ او همواره به کودکان سلام می کرد.^۲

روزی مردی را نزد پیامبر اکرم ﷺ آوردند. او با دیدن هیبت پیامبر اکرم ﷺ ترسید. پیامبر اکرم ﷺ به او فرمود: «آرام باش! من پادشاه نیستم، من فرزند زنی از قریش هستم که گوشت خشک می خورد.»^۳ و این چنین تواضع و فروتنی می کرد. مشهور است که پیامبر ﷺ به گونه ای بین یارانش می نشست که گویی یکی از آنها است، و هرگاه، مرد غریبه ای وارد مجلس می شد، پیامبر ﷺ را نمی شناخت مگر این که از آنان می پرسید. یارانش از او خواستند که جای خاصی برای خود معین کند که غریبه ها او را بشناسند، سپس برای او جایگاهی از گل درست کردند تا بر آن بنشیند.^۴

روزی عایشه از او خواست که هنگام غذا خوردن تکیه کند. پیامبر اکرم ﷺ سرش را به زیر افکند و فرمود: «من به گونه ای غذا می خورم که برده ها غذا می خورند، و به گونه ای می نشینم که برده ها می نشینند.»^۵

هیچ گاه بر سر سفره ای آراسته نشست تا این که به لقای پروردگارش شتافت.^۶ هرگاه یکی از یارانش یا دیگری او را دعوت می کرد، دعوتش را اجابت می نمود.^۷

هرگاه اطرافیانش درباره ی آخرت صحبت می کردند، او نیز با آنان درباره ی آخرت صحبت می کرد، و اگر درباره ی غذا یا نوشیدنی ای صحبت می کردند او نیز در مورد همان صحبت می کرد، و هرگاه درباره ی دنیا سخن می گفتند او نیز درباره ی آن سخن می گفت تا بر آنان سخت نگیرد و تواضع نماید.^۸

۱. سنن الترمذی، ص ۲۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۵۹.

۲. مستدرک الحاکم النیسابوری، ج ۲، ص ۶۶.

۳. سنن أبی داود، ج ۲، ص ۵۲۷.

۴. پدر شیخ این روایت را از عبدالله بن عبیدالله بن عمیر نقل کرده است؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۹؛ مکارم الأخلاق، ص ۱۶.

۵. همان.

۶. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۴۲۴؛ مکارم الأخلاق، ص ۱۴۹.

۷. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰.

۸. الشمائل للترمذی، ص ۲۹.

گاه نزد پیامبر ﷺ شعر می‌گفتند و حوادث ایام جاهلیت را ذکر می‌کردند و می‌خندیدند. او نیز تبسم می‌کرد، و آن‌ها را از چیزی جز حرام منع نمی‌کرد.^۱

جمال آفتاب

با گلگشتی در منابع سیره و شمائل و خصائص نبوی، می‌توان سیمای دلکش آن مهربان‌ترین آفریده‌ی خدا را تا حدودی ترسیم کرد. ایشان قامتی نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه داشت بلکه خوش قامت بود، با این حال از هر انسان بلند قامتی بلندتر می‌نمود، و چه بسا اگر دو مرد بلند قامت کنار او بودند، از آن‌ها بلندتر به نظر می‌رسید، ولی اگر از کنار او می‌گذشتند بلند قامت تر نشان می‌دادند. با این حال، خوش قامت بود و می‌فرمود: «تمام زیبایی در خوش قامتی است.»^۲

رنگ صورتش روشن بود و سبزه نبود ولی سفید و لیت هم نبود. در سفیدی چهره‌اش زردی یا سرخی دیده نمی‌شد.^۳ عمویش ابوطالب او را این‌گونه وصف می‌کند: «او سفید چهره‌ای است که به واسطه‌ی او از ابر، طلب باران می‌شود. او فریاد رس یتیمان و حامی بیوه‌زنان است.»^۴

عرق در چهره‌اش مانند مروارید، زیبا می‌نمود و از عطر، خوشبوتر بود. موی سرش نه لخت بود و نه مُجَعَد.^۵ روایت شده: «موی سر او تا نزدیک کتفش می‌رسید، ولی در بیش‌تر روایات آمده که موی سرش تا لاله‌ی گوش او می‌رسید. موی سفید در سر و صورت او از چند تار بیش‌تر بود. او زیباترین مردم بود و هرکس او را توصیف می‌کرد به ماه تمام تشبیهش می‌نمود. رضایت و خشم را از چهره‌اش می‌شناختند زیرا صورتش روشن بود.»^۶

پیشانی بلندی داشت و ابروانش کشیده ولی جدا از هم بودند. چشمانی درشت و سیاه داشت. مژگانش بلند بود. بینی زیبایی داشت و بین دندان‌هایش اندکی فاصله

۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۷۸. ۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۴۳.

۳. همان.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۴۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۷۰؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۱۸۶.

۵. الشمانل للترمذی، ص ۱۰؛ المناقب، ج ۱، ص ۱۵۵.

۶. الکافی، ج ۱، ص ۴۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۸۰.

بود و وقتی که می‌خندید گویا از دندان‌هایش، برقی می‌درخشید. لب‌هایش از همه زیباتر و دهانش بسیار لطیف بود.^۱

گونه‌هایش بسیار زیبا و صورتش نه خیلی کشیده و نه خیلی کوچک بود. محاسنش پر پشت بود اما نه بسیار بلند. سیلش را کوتاه می‌کرد اما محاسنش را رها می‌گذاشت. گردنی زیبا داشت که نه بلند و نه بسیار کوتاه بود. جایی از گردنش که با آفتاب و باد در تماس بود مانند تنگ نقره و سرخی طلا می‌درخشید. سینه‌ای پهن داشت.

از زیر گردن تا نافش موهایی مانند سبزه بود و غیر از آن مویی در سینه و شکم نداشت.^۲ شانه‌هایی پهن و مفاصلی بزرگ و آرنج و پایی قوی و پشتی بلند داشت، و روی کتف راست او خالی سیاه مایل به زرد بود.

بازوانی قوی و ساعدی بلند و دستانی بزرگ داشت. دستان او مانند نی‌هایی از نقره بود. دستش از حریر نرم‌تر بود گویا دست عطار است. هر که با او دست می‌داد، تا یک روز بوی خوش او را همراه داشت. دست بر سر هر بچه‌ای می‌گذاشت، مشخص می‌شد که پیامبر ﷺ روی سر او دست کشیده است.^۳

آرام ولی بی‌تکبر راه می‌رفت و می‌فرمود: «أَنَا أَشْبَهُ النَّاسِ بِأَدَمَ ﷺ، وَكَانَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ ﷺ أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خَلْقًا وَخُلُقًا؛ مَنْ شَبِهُتُمْ مَرَدَمَ بِي هَسْتُمْ وَبِأَبِيهِمْ ﷺ» از نظر خلقت و اخلاق شبیه‌ترین مردم به من بود.^۴

پیامبر ﷺ می‌فرمود: «مَنْ دَعَا اسْمَ دَارِمٍ: مُحَمَّدًا؛ أَحْمَدًا؛ مَاحِيًا: كَسَى

۸۲

که خداوند کفر را با من محو می‌کند؛ عاقب: کسی که بعد از او پیامبری نمی‌آید؛ حاشر: کسی که خدا مردم را در برابر او محشور می‌کند؛ پیامبر توبه؛ پیامبر ملاحم؛ مُقَفِّي: یعنی همه‌ی مردم به دنبال من می‌آیند؛ کامل‌کننده‌ی خوبی‌ها.»^۵

۱. معانی الاخبار، ص ۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۸۲. ۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۴۳.

۳. الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۴۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۴۸.

۴. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۲۱.

۵. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۸۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۱۴؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۸.

مهر از نگاه ماهان

بس نیکو و بجا است که سیمای ملکوتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نگاه دیگر معصومان علیهم السلام پدیدار شود. چه بهتر این که آن بزرگوار از زبان دو ریحانه‌ی او حسن علیه السلام و حسین علیه السلام تعریف و تصویر شود.

سبط اکبر او امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «از دایی خویش هند بن ابی‌هاله‌ی تمیمی در مورد زیبایی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم. زیرا او پیامبر صلی الله علیه و آله را خوب توصیف می‌کرد و من دوست داشتم، وصف پیامبر صلی الله علیه و آله را از او بشنوم. به من گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ بود همراه با پاکی. چهره‌اش مانند ماه شب چهاردهم می‌درخشید. نه خیلی بلند قد و نه خیلی کوتاه بود. سری بزرگ داشت. مویی داشت نه خیلی لخت و نه خیلی مُجعد. موهایش بلندتر از لاله‌ی گوش نمی‌شد. پوستی روشن و پیشانی‌ای بزرگ و نیز ابروهایی کشیده داشت که به هم متصل نبود. بین ابروانش رگی بود که هنگام خشم نمایان می‌شد. بینی زیبایی داشت که نوری از آن می‌درخشید. محاسنش پر پشت بود. صورتش زیبا و چشمانی بزرگ و سیاه و دهانی لطیف داشت. دندان‌هایش زیبا و بین آن‌ها اندکی فاصله بود. در سینه‌ی او موهایی زیبا بود. گردنی زیبا داشت که سفید مایل به سرخ بود. اندامش متعادل بود. سینه‌ای پهن داشت. مفاصلش قوی و از زیر گردن تا ناف او موهایی بود و غیر از آن جا مویی در شکم نداشت.

دستان و بازوانی پر مو و بزرگ داشت. استخوان‌های شانه و قدم‌هایش قوی بود. کف پایش به زمین نمی‌خورد و ردپایی از خود نمی‌گذاشت. با متانت اما سریع حرکت می‌کرد. نگاهش رو به پایین بود، و نگاهش به روی زمین بیش‌تر از نگاهش به سوی آسمان بود. بیش‌تر نگاه‌کردنش، ملاحظه بود. اجازه می‌داد که یارانش جلوتر از او راه بروند. به هر کس که می‌رسید سلام می‌کرد.»

امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «به دایی ام هند بن ابی‌هاله‌ی تمیمی گفتم: اینک شیوه‌ی سخن و اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله را برایم توصیف کن. گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه در حال تفکر بود و آرام نداشت. بدون نیاز سخن نمی‌گفت. سکوتش طولانی و کلامش شیوا بود. هرگاه سخن گفت، سخنش جامع بود و کم و زیادی نداشت. خوش‌اخلاق بود ولی حقیر نبود. نعمت را هر چند کوچک بود، بزرگ می‌دانست. هیچ نعمتی را مذمت

نمی کرد. دنیا او را به خشم نمی آورد. درباره‌ی حق، ملاحظه‌ی کسی را نمی کرد و از حق دفاع می نمود. برای خویش خشمگین نمی شد. هرگاه به سویی اشاره می کرد با تمام دست اشاره می نمود. هرگاه سخن می گفت دستش را حرکت می داد. هرگاه خشمگین می شد روی بر می گرداند و عفو می کرد، و هرگاه شاد بود چشم پوشی می نمود. بیش تر خنده اش تبسم بود و از به هم خوردن دندان ها جلوگیری می کرد.»

امام حسن علیه السلام می فرماید: «مدتی این اوصاف را از امام حسین علیه السلام پوشیده بودم تا این که روزی در مورد اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله با او صحبت کردم ولی متوجه شدم که او قبل از من در مورد صفات پیامبر صلی الله علیه و آله و قیافه و اخلاق وی از پدر سؤال کرده بود.»

امام حسین علیه السلام نیز درباره‌ی ایشان می فرماید: «از پدرم درباره‌ی وارد شدن پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردم. فرمود: هنگام وارد شدن به منزل، اجازه می خواست. هرگاه وارد منزل می شد وقتش را به سه قسمت تقسیم می کرد: قسمتی برای خدا، قسمتی برای خانواده و قسمتی برای خودش. سپس قسمتش را بین خود و امور مردم تقسیم می کرد و هیچ چیزی از آن ها مخفی نمی کرد. سیره‌ی او در برابر امت چنین بود که اهل فضل و احترام مقدم می شدند. بعضی ها یک حاجت داشتند، بعضی ها دو حاجت و بعضی ها بیش تر. او مشغول بر آوردن نیازهای آن ها می شد و از مردم می خواست آنان را از نیازها باخبر سازند و می فرمود: حاضر و شاهد خبر دهد، و کسی که نمی تواند حاجتش را به من اعلام کند شما نیاز او را به من بگویید زیرا هر که حاجت کسی را که خودش نمی تواند به سلطان ابلاغ کند، برساند، خدا در روز قیامت او را ثابت قدم می گرداند. هر گروهی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شد شیرینی علم را می چشید و از مسائل مربوط به دین آگاه می شد.»

ایشان ادامه می دهند: «پدرم می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله زبانش را از مسائلی که به او مربوط نبود باز می داشت و بین یارانش اُفت ایجاد می کرد و آنان را متفرق نمی نمود، و بزرگ هر قوم را گرامی می داشت و سرپرست آنان می کرد، و مردم را از فتنه ها بر حذر می داشت.

از احوال اصحابش باخبر بود. خوبی را خوب می شمرد و آن را تقویت می کرد و بدی را بد می شمرد. در کارهایش معتدل بود. غافل نمی شد تا مبادا دیگران، غفلت

کنند و ملول شوند. برای هر تغییرِ حالتی آماده بود. از حق تعدی نمی‌کرد. اطرافیانش بهترین‌ها بودند. بهترین اصحاب نزد او کسانی بودند که خیرخواهی آن‌ها برای همه بود، و بزرگ‌ترین آن‌ها نزد او کسانی بودند که کمک بیش‌تری می‌کردند.»

نیز می‌فرماید: «از پدرم درباره‌ی نشستن رسول خدا ﷺ پرسیدم، فرمود: رسول خدا ﷺ در هر جا می‌نشست، یاد خدا قرین او بود. کسی را مجبور نمی‌کرد در جایی وطن بگیرد. هر جا که خالی بود در آن جا می‌نشست و به این کار نیز سفارش می‌کرد. به همه‌ی هم‌نشینانش نگاه و با آنان صحبت می‌کرد به طوری که هر کدام از آنان گمان می‌کرد که او نزد رسول خدا ﷺ از همه گرامی‌تر است.

هر که با او هم‌سخن شد، سخن او را قطع نمی‌کرد تا این که خودش ساکت گردد. با مردم خوش اخلاق بود و برای آنان پدر بود و همه در برابر حق، نزد او مساوی بودند. مجلس او مجلس حلم و حیا و صبر و امانت بود. فریاد در مجلس او راه نداشت و توهین و اشتباه یافت نمی‌شد. یارانش برابر او متواضع بودند و تنها با تقوا بر یکدیگر برتری داشتند، آنان به بزرگان احترام می‌کردند و بر کودکان رحم می‌ورزیدند و نیازمند را بر خود مقدم می‌کردند و غریبه را حفظ می‌نمودند.

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «از پدرم در مورد سیره‌ی هم‌نشینی پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم فرمود: رسول خدا ﷺ همیشه متبسم و خوش خلق و نرم‌خو بود و تندخو و سنگ‌دل نبود. او فریادگر و فحاش و عیب‌گو نبود، و کسی را بیهوده مدح نمی‌کرد و از چیزی که دوست نداشت غافل نمی‌گشت و دیگران را از آن مأیوس نمی‌کرد. خود را از سه چیز باز می‌داشت: له‌جاست، فخر فروشی و دخالت در اموری که به او ربط ندارد؛ و درباره‌ی مردم از سه چیز باز می‌ایستاد: کسی را مذمت و نکوهش نمی‌کرد، دنبال عیب‌های مردم نمی‌رفت، و هرگاه سخن می‌گفت فقط به امید ثواب بود.

هرگاه سخن می‌گفت اطرافیانش ساکت می‌شدند، گویا پرنده‌ای روی سر آن‌ها ایستاده است، و هرگاه ساکت می‌شد آنان صحبت می‌کردند. نزد او نزاع نمی‌کردند. هرگاه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به چیزی می‌خندید او نیز می‌خندید، و هرگاه از چیزی تعجب می‌کردند او نیز تعجب می‌کرد. هرگاه غریبه‌ای، هنگام درخواست از او، اشتباه و بدخویی می‌کرد، او را تحمل می‌کرد و از یارانش می‌خواست به حاجت‌مندان کمک

کنند. ستایش اغراق آمیز را نمی پذیرفت. سخن کسی را قطع نمی کرد مگر این که سخن او تمام شود یا به پا خیزد.^۱

امام حسین علیه السلام فرمود: «درباره‌ی سکوت پیامبر صلی الله علیه و آله از پدرم سؤال کردم. فرمود: سکوت پیامبر صلی الله علیه و آله به چهار صورت بود: سکوت بردباری و خودداری و تقدیر، و تفکر؛ تقدیرش در رعایت مساوات در نگاه کردن و شنیدن سخن مردم، و تفکرش در چیزی که باقی می ماند و چیزی که فانی می گرداند، و حلم و صبر را جمع کرد.

چیزی او را به خشم نمی آورد و ناراحت نمی ساخت. با حذر، چهار چیز را جمع می کرد: نیکی می کرد تا دیگران از او یاد بگیرند، و از زشتی دوری می کرد تا دیگران از آن دور شوند، و در اموری که امت را به اصلاح می رساند تلاش می کرد، و به کاری که خیر دنیا و آخرت در آن بود اقدام می کرد.^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: «بد می دارم کسی بمیرد و سنتی از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله ترک کرده باشد.»^۳

گلبگی از معجزات

نوشته اند: هر که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده باشد یا اخبار او را - که مشتمل بر اخلاق است - شنیده باشد یا افعال و عادات و سیاست و خوش خلقی و هدایت گری او و اطاعت مردم را دیده باشد و جواب های دقیق او را شنیده باشد و اشارات لطیف او را که فقها و عقلا از درک آن غافل هستند، شنیده باشد، برای او شکی باقی نمی ماند که این همه کمالات با قدرت بشری حاصل نمی گردد بلکه با تأییدات آسمانی و الهی حاصل می شود و این حالات برای شخص دروغ گو و فریب کار به دست نمی آید.

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از درخواست قریش، شوق القمر کرد^۴ و هشتاد نفر را با مقدار کمی جو سیر نمود که عناق یکی از آنها است^۵ و در جایی دیگر، هشتاد نفر را با نان اندکی که در دست آنس بود سیر کرد.^۶

۱. مکارم الأخلاق، ص ۱۵.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴۱.

۴. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۳۲.

۵. سنن الدارمی، ج ۱، ص ۲۴.

۶. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۳۴.

در جایی دیگر، تمام سپاهیان با خوردن مقدار کمی خرما که دختر بشیر به پیامبر ﷺ داده بود، سیر گشتند و مقداری از خرما نیز باقی ماند.^۱ یک بار دیگر، آب از میان انگشتانش جوشید و همه را سیراب کرد.^۲ از ظرفی که دهانه‌ی آن بسیار تنگ بود وضو گرفت.^۳ یک بار آب وضویش را در چشمه‌ی تبوک و بار دیگر در چشمه‌ی حدیبیه ریخت و آب از آن دو فوران کرد و هزاران نفر از آن سیراب گشتند در حالی که پیش‌تر، آب نداشتند.^۴ یک بار، مستی خاک به سوی مشرکان ریخت و چشمان آنان کور شد و خدا در این باره این آیه را نازل کرد: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ»؛^۵ «هنگامی که ریگ به سوی آنان افکندی، تو نیفکندی بلکه خدا افکند.»^۶

معجزه‌ی دیگر او این بود که وقتی که برای او منبری ساختند، تنه‌ی درخت خرمایی که پیش‌تر بر آن می‌نشست و خطبه می‌خواند، از دوری رسول خدا ﷺ ناله زد به طوری که ناله‌ی او را همه‌ی یاران شنیدند، پیامبر ﷺ به آن تنه‌ی نخل دستی زد و تنه ساکت شد.^۷

هنگامی که از یهود درخواست کرد که مرگ را آرزو کنند، به آن‌ها خبر داد که هیچ‌گاه آرزوی مرگ نخواهند کرد.^۸

پیامبر ﷺ از غیب خبر داد و فرمود: «عَمَّارَ رَا غُرُوهَ طَغْيَانِ كَرَّ خَوَاهِنْدُ كَشْتِ»^۹ و «حسن علی با صلحش کار دو گروه از مسلمانان را اصلاح خواهد کرد.»^{۱۰}

همچنین از مردی خبر داد که در راه خدای جنگد ولی سرنوشتش جهنم است و سرانجام خودکشی می‌کند، او سراقه بن جعشم بود، روزی پیامبر ﷺ را تعقیب کرد ناگاه پای اسب سراقه در زمین فرو رفت و دود او را احاطه کرد. او از پیامبر ﷺ کمک خواست و پیامبر ﷺ برای او دعا کرد و نجات یافت. پیامبر ﷺ او را هشدار داد که روزی کسری او را خواهد گرفت و دست‌بند به او خواهند زد؛ چنین نیز شد.^{۱۱}

۱. سنن الدارمی، ج ۱، ص ۱۴.
 ۲. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶۰.
 ۳. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۶۹.
 ۴. الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۱۷.
 ۵. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۲.
 ۶. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۳۴.
 ۷. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۱۷.
 ۸. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۳۷.
 ۹. مستدرک الحاکم النیسابوری، ج ۳، ص ۳۸۶.
 ۱۰. الکافی، ج ۵، ص ۲۶۳.